

سلام

من و همسر در سیدنی استرالیا مصاحبه داشتیم. روز مصاحبه اول 16 نوامبر بود و ما به 23 نوامبر تغییرش دادیم. ساعت 8 درب سفارت در طبقه 10 MLC Centre باز میشد که ما 7:30 اونجا بودیم. نفر 4 ام. بعد از بازرسی و نشان دادن ایمیل سفارت منتظر شدیم که همراه 4 نفر دیگه با آسانسور اختصاصی کنسول آمریکا به طبقه 59 رفتیم و شماره گرفتیم. شماره ما 1 بود و خانومی که مدارک ما را چک میکرد ما را به یک باجه دیگر برای پرداخت پول هدایت کرد. نفری 819 دلار آمریکا پرداخت کردیم و برگشتیم به باجه همان خانم که تقریباً چک کردنش تمام شده بود و فقط بعضی از شماره ها رو که روی پاسپورت فارسی رود دبل چک کرد با ما. بعد هم اصل ها رو برگردوند و گفت منتظر باشین بعد از 10 دقیقه آفیسر ما رو صدا کرد و شروع کرد به ورق زدن پرونده. سوال خاصی نکرد فقط راجع به کار الان من در استرالیا و مدارک من و همسر سوال کرد و راجع به کشورهایی که اقامت داشتیم. انگشت نگاری هم همون خانم اولی انجام داده بود که یادم رفت بگم. آفیسر هم به بار دیگه انگشت نگاری کرد که مطمئن بشه ما خود همونهایی هستیم که مدارک رو دادیم و بعدش هم امضای روی فرماها رو از جفتمون گرفت.

بعد هم گفت تبریک میگم ویزای شما پروو شده و براتون پست میشه.

همین

خیلی ساده خیلی راحت

جالب بود که زوج استرالیایی اونجا بودن و اصلاً تدارکی که ما دیده بودیم هم نداشتن. مثلاً پرداخت پول که من دقیقاً 1638 دلار دادم و اونها اصلاً نمیدونستن چقدر باید بدن.

به امید اینکه دوستان ویزا هاشون رو زود دریافت کنن.

با سلام خدمت دوستان گرامی.

قبل از اینکه تجربه خودم از مصاحبه رو بگم می خواستم که از همه دوستان مهاجر سرا تشکر کنم و یک تشکر ویژه هم از مهدی عزیز "mahdi14u" داشته باشم که با توجه به اینکه قبل از من و در ماه نوامبر در سیدنی مصاحبه داشت و موفق به دریافت ویزا شد طی چند تماس تلفنی منو راهنمایی کرد و بهم قوت قلب داد.

من الان حدود یکسال هست که اومدم استرالیا-سیدنی برای ادامه تحصیل در رشته IT. متأسفانه به دلایل مختلف آدرس من دو بار تغییر کرد و باعث شد نفهمم سر نامه دوم چه بلایی اومده! از اینرو به کی سی سی ایمیل زدم و جواب گرفتم که زمان مصاحبه April 19 هست. در یک اقدام سریع به کنسولی آمریکا در سیدنی ایمیل زدم و تغییر آدرس رو بهشون اعلام کردم، در ضمن یک سوال هم راجع به سوء پیشینه در استرالیا پرسیدم که اونها هم یک چک لیست برای من ایمیل کردن که البته مهدی عزیز لطف کرده بود و یک نسخه از این چک لیست رو قبلاً به من داده بود ولی در چک لیست جدید خبری از مدارک مالی یا اسپانسر نبود و خیلی تأکید کرده بودن که چک لیست قدیمی یا کی سی سی رو دنبال نکنید و مدارک رو بر اساس این چک لیست آماده کنید! (کور از خدا چی میخواد دو چشم بینا) منم که اسپانسر نداشتم و اینجا هم دانشجو هستم و حساب بانکی و ملک و املاک هم تعطیل به محض دریافت این چک لیست از سر این استرس خلاص شدم. خلاصه مدارک رو آماده کردم و آزمایش پزشکی هم رفتم کارت واکسن نداشتم اینجا نزدیک 50 دلار اضافه بر 37 دلار آزمایش خون اصلی که در کل 3 نوبت آزمایش خون از من بیچاره گرفتن تا مطمئن بشن که بدنم در مقابل بیماریهای سرخچه (Rubella) سرخک (Measles) و اوریون (Mumps) یا همون (MMR) آبله مرغان (chicken box) یا (varicella) ایمن هست. در ضمن دو تا واکسن هم خود دکتر تزریق کرد که یکیش 3 گانه دیفتتری، کزاز و سیاه سرفه (T dap) بود و اون یکی هم آنفولانزا (Flu vax) یا (Influenza) بود.

روز مصاحبه سه شنبه ساعت 8 صبح با یک لباس رسمی رفتم سفارت که دیدم تریپ استرالیایی ها خیلی معمولی بود و اکثراً casual لباس پوشیده بودن حتی یکی رو با شلوارک دیدم! خلاصه یک شماره از دستگاه گرفتم (شماره 9) به انتظار نشستم تا یکی از باجه ها شماره رو صدا کرد. مدارک رو ازم گرفت و گفت بشین تا صدات کنم. دوباره شماره منو بعد از 15 دقیقه صد کرد و اصل تمام مدارک رو بهم تحویل داد، حتی نامه و ریز نمرات دانشگاه اینجا رو بهم تحویل داد و گفت اینها لازم نیست ازم پرسید کی میخوای بری آمریکا؟ منم گفتم به محض اینکه این ترم دانشگاه تموم بشه! پرسید کی تموم میشه منم گفتم اواخر June، اونم گفت عالی و فقط از من شماره تلفن شخصی که در آمریکا آدرسش رو داده بودم خواست و گفت اگر توی موبایلت هست بفرستمت پایین تا از موبایلت یادداشت کنی؟! که من گفتم شماره رو ندارم و الان ایران نصفه شبه نمیتونم زنگ بزنم! اونم به برگه بهم داد که عنوانش Reject result sheet بود و سریع بهم گفت که نگران نباش و این فقط برای آگاهی خودت و کیس آفیسرت هست و میتونی شماره تلفن رو به ما ایمیل بزنی. بهم گفت برو پول رو پرداخت کن و یه نسخه از فیش پرداختی رو برای من بیاور و بعدش بشین تا آفیسر صدات کنه برای مصاحبه با کنسول. منم نشستم و بعد از 15 دقیقه از یه باجه دیگه شماره منو صدا کردن. آفیسر پرونده منو ورق میزد و گاهی از روی کامپیوتر چیزی رو چک میکرد و از من سوال میکرد. مثلاً پرسید چرا اومدی استرالیا؟! منم گفتم برای تحصیل. پرسید کدوم دانشگاه و چند وقت؟ منم جوابشو دادم. بعد پرسید به غیر از استرالیا توی کشور دیگه ای بیشتر از 6 ماه اقامت داشتی؟ منم گفتم نه. ازم پرسید آخرین مدرکت لیسانسه؟ گفتم آره! پرسید الان چی میخونی؟ گفتم IT management. بعدش پرسید سربازی رفتی؟ منم گفتم بله! پرسید چند ماه؟ منم گفتم 20 ماه! بعدش گفت انگشت وسط دست راستت رو بذار روی اسکنر جلوی باجه که با اینکار قسم میخوری که اطلاعات و مدارکی که ارائه کردی کاملاً صحیح هست و بعدش بهم فرم رو داد که امضاء کنم. بهم گفت شماره تلفن رو چرا ندادی؟ گفتم نداشتم! پرسید این شخصی که آدرسش رو دادی چه نسبتی باهاش داری؟ منم گفتم خواهر شوهر دوستم! گفت چرا شماره دوستت رو ندادی؟ گفتم اون خودش ایرانه. بعد بهم گفت کارات تکمیل و نیازی به مصاحبه نیست فقط شماره رو برای ما با ایمیل بفرست تا پروندت رو برای نظر نهایی بفرستین پیش کنسول. راستش خیلی دوست داشتم که همون موقع برم پایین و شماره تلفن رو از دوستم بگیرم ولی خوب بخاطر اختلاف ساعت اینجا با ایران امکانش نبود! خلاصه با یه احساس مبهم به خونه رسیدم و سریع آماده شدم برم کلاس تا حدود ساعت 1 ظهر با دوستم تماس گرفتم و شماره رو همون روز برایشون ایمیل کردم. اونا هم فرداش بهم ایمیل زدن که پروندت تکمیل شده و بعد از نظر نهایی با من تماس میگیرن. متأسفانه

اینجا از روز جمعه تا چهارشنبه تعطیل بود و همین باعث شد که یک مقدار زمان پاسخگویی عقب بیفته ولی در کمال ناباوری پستی محترم روز چهارشنبه ساعت 10:30 صبح بسته پستی حوای پاسپورت و مدارک رو برام آورد به همراه ویزای امریکا! تازه متوجه شدم که روز پنجشنبه آخر وقت سفارت بسته رو تحویل پست داده ولی بعلت تعطیلات و ایزای ما پنج روز در حبس اداره پست استرالیا بسر برد!

ببخشید که این سفرنامه خیلی طولانی شد! راستی اینو بگم که تقریباً هر هفته 3 الی 4 بار به مدت 9 ماه از جلوی کنسولی امریکا توی سیدنی بخاطر اینکه توی مسیر دانشگاه بود رد میشدم و مدام میپرسیدم کی نوبت من میشه که برم این تو! آخرش بعد از 9 ماه رفتم داخل و خدارو شکر که موفقیت آمیز بود. برای تمامی دوستان آرزوی سربلندی در این مرحله و تمامی مراحل زندگی رو دارم. امید.

سلام به هر کسی که اینجا رو میخونه

اول بگم که خیلی برام جای سوال داره که چطور هیچ کس تو این تاپیک نیست چون مطمئن هستم که خیلی ها هستند و میاند میخوانند اما هیچ صدایی از شون در نمیداد، اشکالی نداره من باز هم مینویسم چون اینقدر که بچه های اینجا به من کمک کردند و تا این مرحله هر وقت هر مشکلی داشتم را تا انجا که میدونستند از من دریغ نکردند منم سعی میکنم دین خودمو زودتر به مهاجر سرا و این فضایی که برای ما ایجاد کردند ادا کنم

من و شوهرم جز اون دسته برندگانی بودیم که نامه اول به دستمون نرسید. تا مدت ها اصلاً یادم رفته بود چک کنم ببینم جوابش چی شده و یه دفعه همین طوری نگاه کردم ببینم جواب ها آمده یا نه که دیدم اعلام کردند، من کیس خودمو آخر همه چک کردم چون همیشه خودم را



جز بی شانس ترین ها میدونستم و برام واقعا باور کردنش سخت بود که قبول شده باشم 😊

متأسفانه هیچ پیش زمینه ای پیش روم نداشتم چون هیچوقت بهش فکر نکرده بودم و اصلاً نمیدونستم چی کار باید کرد یا چی میشه چون این بار دومی بود که ثبت نام میکردم و هیچ اطلاعی نداشتم، فقط توی سایت نوشته بود که منتظر باشید تا آگوست که نامه را دریافت میکنید، شروع کردم به سرچ کردن و تو همون سرچ های اول به چند تا وبلاگ و مهاجرسرا رسیدم و تا چندین روز فقط داشتم اطلاعات جمع میکردم تا اینکه دیدم کیس های مشترکی مثل من هم هستند و آروم آروم با بچه های منتظر مثل خودم آشنا شدم. آگوست رسید و

متأسفانه هیچ کدوم از ما نامه را دریافت نکردیم و KCC هم آزمون خواست که مدارک را برایشون بفرستیم بدون داشتن شماره کیس. بعد از اون بود که یوزر عزیز تاپیک مخصوص برندگانی که نامه اول را دریافت نکردند را برامون باز کرد و تا مدت ها توی اون تاپیک با بچه های مشابه خودمون دنبال راه کارها و تصمیم های جدید بودیم تا بالاخره به یک طریقی KCC سفارت ها را وادار کنیم شماره کیس ما رو بهمون بدنند که متأسفانه به هیچ طریقی و از هیچ راهی موفق نشدیم، کم کم یه جورایی خودم نا امید شده بودم دیگه اما ان چیزی که توی تاپیک و با کمک دوستان جلو میرفت فقط و فقط امید بود و امید و بی شک این امید ناشی از کنار هم بودن و هم یاری همه دوستانی بود که سر سخنان ما رو به جلو هدایت میکردند مثل یوزر عزیز

اینها را نوشتم چون خیلی بیش از نوشتن یه سفرنامه خودمو به اینجا مدیون میدونم چون تمام سختی اون دوران را ما در کنار دوست های خوبمون طی کردیم سختی هایی که بیش از فکر کردن به شماره کیس بالا داشتن یا نداشتن اسپانسر یا مدارک ناقص مربوط میشد تا بالاخره KCC راضی شد و با ایمیل در شب هایی باور نکردنی شماره کیس های ما رو یکی یکی برامون ارسال کرد و من ۱ مارچ ۲۰۱۱ موفق به گرفتن شماره کیس شدم و این برام واقعا شیرین بود چون حالا میدونستم که این برنده شدن واقعی بوده و واقعا جدی بوده

بعد از اون تازه وارد یه مرحله سخت دیگه شدیم و اون آماده کردن مدارک بود چون ۳ سالی هست که اینجا دانشجو هستم و خیلی از مدارک را به خصوص اصلشون را اینجا نداشتیم که اونم با یه سفر به ایران تهیه کردم، بماند که ترجمه مدارک هم به زمان پروازم نرسید و مجبور شدند با پست برام بفرستند. مرحله سخت بعدی پیدا کردن اسپانسر بود که با وجود اینکه دوستان قبلی که در سفارت مالزی مصاحبه شدند بار ها اعلام کردند که اینجا خیلی سخت گیری نمیکند اما دوست داشتم مدارکم کامل باشه برای همین سعی کردم از یکی از آشنا های دور پدرم کمک بگیرم که درخواست کردند ۱۰۰۰ \$ بهشون بدم، که همین جا دوستان کمک کردند و من متوجه شدم که به جای خرج کردن این پول بهتره همون نامه بانک و ملک و املاک را ببریم که انها را هم تا حدودی آماده کرده بودیم که دوست شوهر خالم حاضر شد اسپانسر مون بشه و خیلی سریع تمام مدارک لازم را برامون پست کرد، کم کم خودمون را برای کارنت شدن آماده میکردیم

خدا را شکر در ماه اپریل کارنت شدیم

چون بیشتر از ۶ ماه است در کشور دیگری زندگی کردیم نیاز به سوپیشینه داشتیم برای تهیه سو پیشینه باید به پوترا جایا میرفتیم اداره foreign affairs منتها قبل رفتن باید آنلاین فرم ها را پر کنید و بفرستید و بعد از اون مدارک را که شامل ویزای قبلی (یعنی مال سال های گذشته) کپی پاسپورت، عکس و ۲۰ rm را تحویل میدید که خوب این مرحله هم ما پاسپورت شوهرم را نداشتیم و دست اداره مهاجرت بود که اونم با ترس و لرز رفتیم و اصلاً فکر نمیکردیم بتونیم این کار را انجام بدیم که خدا را شکر مشکلی پیش نیومد چون مهر و ویزاهای قبلی تو پاسپورت قبلیش بود انجام شد. این پروسه حدوداً ۴۵ روز طول کشید

دیگه تقریباً تمام مدارکمون آماده بود غیر واکسیناسیون. نامه دوم را هم به فاصله ۳ هفته از کارنت شدن دریافت کردیم تو نامه دوم فقط زمان مصاحبه را نوشته بود و اسم همراهان را و محل مصاحبه را و اینکه برای کامل کردن مدارکمون از صفحه ۴ سایت راهنمایی بگیریم

شماره دکتر مورد اعتماد سفارت را از قبل داشتم (دست بچه های مهاجرسرا درد نکنه) اما تو سایت هم میتونید اونو دانلود کنید باهاشون تماس گرفتیم و عادتاً که دارند هر وقت زنگ بزنید فوراً میگند همین هفته بیاید که چون نمیخواستیم خیلی زود بریم حدود ۱۰ روز قبل مصاحبه را انتخاب کردیم چون خودشون گفتند که حدود ۷ روز طول میکشه و ما چون نمیخواستیم ریسک کنیم گفتیم ۱۰ روز قبل ترش باشه توی این مدت توی مهاجرسرا با دو تا دوست خوب دیگه که مالزی هستند آشنا شدم و یکیشون چون میخواستند برند ایران خیلی زودتر یعنی قبل سفرشون به ایران رفتند دکتر هر چند مصاحبه شون بعد از کیس ما هست و متأسفانه مجبور به تکرار بعضی آزمائش ها شون شدند. این ما رو وادار کرد که وقت معاینه را جلوتر بندازیم علی رقم میلمون، دقیقاً یادم نمیداد تو مصاحبه های بچه ها تو آنکارا و

دوبی اشاره کردند که از آنها هم آزمایش ادرار را میگیرند یا نه؟ اما چون دوست دارم با اینکه این سایت بیشتر مردونه است و خودم هم جواب بعضی سوال هام را خصوصی از بعضی دوستان خانوم گرفتم اینو اینجا بنویسم، حالا آگه خیلی مورد داره و جز قوانین انجمن نیست بگید حتما متنمو ویرایش میکنم 😊. برای آزمایش ادرار خانوم ها بهتره وسط رو به انتهای دوره ماهیانه شون برند برای آزمایش و مزدوجین هم بهتره شب های قبل معاینه هیچ شیطنتی نکنند که مبادا مجبور باشند آزمایش ادرار شون را دوباره تکرار کنند. خلاصه این شد که مجبور شدیم ۲۰ روزی زودتر معاینه را انجام بدیم که هم خیالمون راحت باشه و هم از این استرس لعنتی که نکنه آزمایش ها خوب در نیاد راحت بشیم آهان اینو بگم که معمولا وقتی زنگ میزنید برای روز شنبه نوبت میدهند و اون جور که از تجربه دوست عزیزم متوجه شدم خود دکتر خو که حدودا ۶۰ سال داره شنبه ها معاینه را انجام میده اما من چون اصرار داشتم توسط پزشک خانوم معاینه بشم برای وسط هفته بهمون وقت دادند.

فعلا اینو داشته باشید تا روز معاینه را بنویسم و بگذارم 😊

با سلامی دوباره ،میرسیم به روز معاینه ،آگه شنبه ها بهتون وقت بندن ساعت ۸:۳۰ صبح باید انجا باشید اما واسه ما همون طور که گفتم دوشنبه بود و ساعت ۲ گفته بودند بریم،برای معاینه باید کپی از نامه دوم،خود نامه دوم ،پاسپورت ها و کپی صفحه اول پاسپورت و یک قطه عکس با خودتون ببرید که البته از ما کپی ها را نگرفت و من میخوامم خفش کنم منشیو چون ما صبح اون روز فقط واسه گرفتن این کپی ها ۱۰۰ rm معادل ۴۰ هزار تومان جریمه شدیم جایی که اصلاً خلاف نبود 😞 بگذریم جای کلینیک یه جورایی خیلی پرت است اما آگه وارد خیابون اصلی بشید (که البته خیلی باریک است) ان دست خیابون یه کلیسا هست و ورودی کلینیک هم یه حالت پارکینگ است ، خود کلینیک هم همون طبقه اول است ما قبل ۲ رسیده بودیم و ۲ نفر انجا نشسته بودند . منشی پشت میز مدارک را تحویل گرفت و قیافه ها و اسم هامونو با پاسپورت هامون چک کرد ،همین جا بگم که من یه آدم فوق العاده ترسویی هستم که از هر گونه آمپول و واکسن فراریم بنابر این تو همه این حالت هایی که براتون میگم یه آدم شوک زده ای که رنگ به رو نداشت را تصور کنید. این یه نمایی کلی از داخل کلینیک است





بعد به سری فرم داد بهمون که توش اسم کلی بیماری بود و باید تیک میزدیم کدوم را گرفتیم ما همه را زدیم نه اکثرا مال سل بود و بیماریهای مقاربتی، بقیش همش اسم مشخصات و شماره پاسپورت، شماره کیس و زمان تولد بود که باید بالای هر صفحه می‌نوشتیم یادتون نره که تاریخ تولدتون را باید با همون فرمت آمریکایی بنویسید
بعدش که فرم‌ها را برگردوندیم پاس‌ها را پس داد و یکی په شیشه داد به هر کدوممون که البته تو کاور پیچیده بود برای ادرار، توالت خانوم ها داخل کلینیک است اما مال آقایون بیرون کلینیک بود گویا؛)
بعد امدیم ظرف‌ها را پس دادیم بهشون، نشستیم و بعد یکی یکی صدامون کردند که اول شوهرم را صدا زدند بردندش توی یه اتاق کوچک



که انجا قد و وزن و معاینه چشم را انجام میدهند البته پرستار ها این کار را انجام میدهند ،بعدش من رفتم بعد دوباره نشستیم بیرون تو همین حین منشی اومد و به من گفت شما دکتر زن خواسته بودید ایشون مشغول هستند و متاسفانه من اینقدر استرس داشتم نفهمیدم فکر کردم میگه نیست،گفت برو پیش مرد،من بدبخت دودستی زدم تو سرم گفتم بخشکی شانس،با این همه استرس تازه دکتر مرد،داشتم کلنجار میرفتم با شوهرم که من نمیرم شوهرم هم گفت عیب نداره من باهات میام من به منشی گفتم میترسم گفت نترس و خندید و ما نفهمیدیم چه نقشه ای تو کلش است .متاسفانه همیشه تو خانواده از فامیل نزدیک دکتر داشتیم و من اولین بارم بود که میخواستم توسط ی غریبه معاینه بشم اونم غریبه ای که زبانمون هم یکی نیست و اونم غریبه ای که میدونستم قراره از من خون بگیره و واکسنم بزنه و بدترین قسمت لباس هامونو هم باید جلوش در میاوردیم 😞 ،خوب من این ها را مدیون دوست خوبی بودم که هفته پیش رفته بود و منو در جریان کامل همه معاینه گذشته بود ،و همه اینها برای من واقعا وحشتناک بود 😞

تو همین گیر و ویر شروع کردند به مریض دیدن یعنی تازه مریض ها هم میومدند ،اونجا که ما نشسته بودیم روبرومون ۲ تا اتاق بود اسم دکترها روش بود



یکی از مریض ها که اومد بیرون من دیدم دکتر زن است و من تازه فهمیدم که اشتباه متوجه شدم و پامو کردم تو یک کفش که من نمیرم پیش دکتر مرد، منشی هم با من لچ کرد و گفت خیلی باید معطل بشی ها گفتم عیب نداره دکتر زن مسلمون بود و مالایی

در همین حین شوهرم را صدا زدند و رفت داخل مطب دکتر، منم که بیرون نشسته بودم و به ایل و تبار آمریکایی ها فوش میدادم که در ازای یک گرین کارت ناقابل هر چی برای من سخت است را به دفعه ای میخواهند انجام بدن. خدا خدا می کردم و نذر و نیاز که زیاد واکسن نزنند و خون هم نگیرند چه خوش خیال بودم البته 😊 به دوست گلم هم که هفته قبل ما واسه مدیکال رفته بودند فقط یک واکسن بهشون زده بودند اما هنوز نمیدونستم ما چند تا باید بز نیم. خلاصه داشتم می مردم تا شوهرم اومد بیرون و دیدم دستش را چسب زخم زدند، نزدیک بود سخته کنم آخه دوستم یادش رفته بود بنویسه برام که خون میگیرند و من تا آخرین لحظه فکر می کردم سیستم اینجا متفاوت است و خون نمیگیرند از شوهرم خواستم که شرح معاینشو از زبان خودش بنویسه که آگه نوشت حتما اضافه میکنم به اینجا، همه چیز مثل مال من بود جز یک چیز که آخر سر میگم 😊

شوهرم گفت واکسن mmr را بهم زدند، فشار گرفته و اینها، خلاصه من که دیگه داشتیم می مردم اون منشی هم لچ کرده بود منو انداخته بود نفر آخر در حالیکه ما خیلی زود هم رفته بودیم. آخه اون دکتر مرد هیشکی پیشش نبود دوباره گفت نمیری گفتم نه، یعنی از ساعت ۲ ما نشسته بودیم تا ۴ تقریبا، منشی هاشم خوش اخلاق نبودند خیلی، تا اینکه صدام کرد

دیگه بماند با چه حالی بلند شدم رفتم تو، منشی بد اخلاق تازه میگه خوش آمدی می خواستم بز نمش، رفتم تو و از ترس حتا به نگاه به اتاق هم نکردم 😊 نشستم و اول همه دکتر سوال کرد که وقت مصاحبتون کی است، بعد ازم پرسید من انگلیسی حرف میزنم مشکلی نداری؟ که من گفتم من اصطلاحات پزشکی زیاد بلد نیستم خوشحال میشم آگه شوهرم را صدا کنید که گفت با هم حرف میزنیم آگه مشکلی پیش اومد صداش میزنیم، بعد ازم سوال هایی کرد که مطمئن بشه حامله نیستم چون گفت میخواهیم عکس بگیریم باید مطمئن باشیم کلا خیلی مهربون بود و چهرشو خیلی هم درد با من نشون میداد

بعد گفت ما بر اساس قانون مهاجرت آمریکا مجبور هستیم که به سری واکسن را بز نیم براتون و شما رکوردی از واکسیناسیون قبلیتون دارید که من گفتم متأسفانه ندارم، در واقع از خود منشی قبلا پرسیده بودیم گفته بود نه واکسنی بز نید نه چیزی لازم هست برای همین هم ما چون خیلی سخت بود خیلی پی گیری نکردیم که کارت واکسن هامونو پیدا کنیم چون پزشک تجریش هم گفته بود ما نیستیم ایران نمیتونه برامون کارت بین المللی صادر کنه برای همین ما هیچ رکوردی نداشتیم، اما آگه داشته باشید شاید هیچ واکسنی نخورید، به برگ آورد و نشونم داد تو مالزی تنها واکسن های لازم برای بزرگسالان mmr بود و آبله مرغون، بر اساس قانون آمریکا باید دیفتری و کزاز را هم میزدیم که گفت ما تو مالزی نمیزنیم و شما هم چون اینجا هستید چون ما نداریم نمیزنید، کلی ذوق کردم من خیلی نگران هپاتیت بودم که ۳

بار باید بزنیم که اون هم شامل سن ما نمیشد، من و همسر هر دو ۳۰ سال داریم، گفتم من آبله مرغان را گرفتم mmm هم زدم اما هیچی ندارم که نشون بدم چون خیلی سخت بود گیر آوردنش و من خیلی تو کشورم جابه جا شدم و منشیتون گفت لازم نیست من دیگه نرفتم گیر بیرم، گفت می‌خوای فرصت بدم بیاری برام، من گفتم خیلی سخته و تا بگیرند ترجمه کنند طول میکشه و بهش گفتم علی رغم ترسم مجبورم بزنم انگاری، گفت آره دیگه 😞

بعد از من سوال کرد که تا حالا بیمارستان خوابیدی؟ بستری بشی؟ گفتم نه، گفت عمل جراحی؟ که گفتم برای بینیم عمل انجام دادم بعد گفت چون تو فرم ها زدی ناراحتی جن*سی هیچوقت نداشتی من معاینه داخلی زنان نمیکنم، بعد گفت دستتو بگذار روی میز فشارتو بگیرم دستم را گذشتم روی میز، گرفت و گفت الحمدلله

بعد این چیزی که باهاش فشار میگیرند دور بازو میبندند را باز نکرد و گفت الان ازت خون میگیرم، منو میگی می‌خواستم در برم بهش گفتم من خیلی میترسم و یه دفعه هم غش کردم، گفت وای خوب شد گفتمی پس من ازت رو تخت خون میگیرم که آرام باشی و نگران افتادن و غش کردن نباشی 😞

گفت برو رو تخت بخواب اول گوش را معاینه کرد هر دو طرف را چشم ها را نور انداخت گلمو دید بعد گفت بلند شو بشین، پاهام دراز بود گفت بدون خم کردن با دستهای پاتو بکش کشیدم، و بعد گفت می‌خوام قلبتو گوش بدم نفس عمیق بکش چند بار این کار تکرار شد گفت بخواب دوباره، قبلش از من پرسیده بود تاتو کردی؟ گفتم نه، فکر کنم می‌خواست بفهمه کردم یا نه پاچه‌های شلوارم زرد بالا ببینه راست می‌گم یا نه

نوک انگشتشو گذاشت پشت شصت پام گفت فشار بده بد گذشت جلوی پام گفت از عکس هل بده که دادم اونم هی میگفت الحمدلله، بعد با چکش زد سر پاهام، لباسمو کمی بالا زد گفت عمل جراحی نکردی دیگه گفتم نه، یه ذره فشار داد رو شکمم، بعد دستشو برد زیر لباسم صدای قلب را گوش داد و گفت ببخشید من مجبورم کارمو بکنم چند بار هی گفت و یه ۲ دقیقه زیر سینه و دورش را فقط دست زد و گفت الحمدلله خلاصه اینها قسمت خوبش بود و معاینه تموم شد، تا ما تو فکر این بودیم که خدا را شکر ما رو مثل دوست عزیزم که هفته پیش رفته بود و مثل شوهر خان لخت نکردند (آخه آقایون را بی پرو برگرد لخت میکنند) دیدم پرستارو دکتر دستم را گرفتند و گفت رگت خیلی نازک است وحشتناک فشار میدادند دستمو احم در اومدم گفتم مشت کن و درد نداره و ببین رفت، که من آخ و اوخم در اومده بود بیشتر از بس که پرستار فشار میداد، این تموم شد و خدایی خون گرفتنش خیلی اذیتم نکرد خیلی خوب گرفت البته من رگم کلا چون تپل نیستم همیشه راحت پیدا می‌شه اما کار اونم خوب بود

به ثانیه نکشیدو من هنوز ننوخته بودم بفهمم که خونمو گرفتند که مارو چرخاندند و واکسن را به باسن مبارکمون زدند و گفتند اونجا کمتر درد داره، خدا این قسمت را نصیب هیچ کس نکنه حتا اگه مثل من ترسو نیستید هم هیچوقت نگذارید اینجوری واکسن بزنن بهتون چون من الان با اینکه ۴-۵ روز گذشته هنوز درد دارم و نمیتونم درست راه برم، این قسمت تمام شد و گفت باید با شوهرت برید خیابون بقلی عکس بگیرید

که گفتند تا ۴:۳۰ بیشتر باز نیست من ۴:۱۵ اومدم بیرون فکر کنم یعنی حدودا ۱۵ دقیقه طول کشید، خیلی ترافیک وحشتناکی بود شوهرم گفت نمی‌رسیم بریم فرداش بیاییم، که گفتم میریم یا بازه یا نه که خدا را شکر باز بودند

اونجا هم خیلی خوب بود و خیلی کارمون زود انجام شد بدون هیچ اذیت شدنی، راستی برای عکس دیگه لازم نیست پول پرداخت کنیم کل هزینه شد نفری ۲۲۸ که میشه حدود ۹۰ هزار تومان امروز یعنی بعد ۵ روز هم نتایج آماده بود و رفتیم این پاکت مهر و موم شده را بهمون دادند



راستی اون فرم های مخصوص که نوشته برای سفارت چه مدارکی لازم است و اینکه باید ۹ صبح سفارت باشیم را هم توی کلینیک وقتی پول دادیم بهمون دادند که دوستان قبلا زحمت گذاشتنش را کشیدند و غیر از اون هیچ چیز دیگه ای نبود در کل میتونم بگم نسبت به تجربه دوستم که خود دکتر خو آنها را مقایسه کرده مال ما آسون تر بود فکر میکنم ایشون جدی تا معاینه میکنند، امیدوارم همه چی را کامل گفته باشم و دوستان بتونند از نوشته هام استفاده کنند حدود ۳ هفته دیگه مصاحبمون انجام میشه و صرف نظر از نتیجه که امیدوارم خوب بشه میام و قسمت آخر متمم مینویسم براتون چند روز دیگه داریم به قراری میگذاریم بین دوستان تا از نزدیک و قبل انجام شدن مصاحبه هامون اطلاعاتمون را باهم قسمت کنیم خوشحال میشم اگر کس دیگری هم هست با من تماس بگیره و توی این گردهمایی کوچیک مهاجرسرای شرکت کنه 😊 هر چند توی این دور و زمونه و در مدتی که اینجا زندگی کردم رفتار هایی از ایرانی ها دیدم که اصلاً خوشایند نیست اما مثل همیشه خوشحال میشم اگه بتونم دین خودمو به مهاجرسرا ادا کنم و همون طور که تا حالا هر کس از من سوالی پرسیده تا انجا که میدونستم سعی کردم مفید باشم از این به بعد هم با روی باز حاضرم هر چی میدونم و تجربه کردم را در اختیار تازه واردین بزارم دیگه اینکه برامون دعا کنید که مرحله آخر را هم به راحتی پشت سر بگذاریم، انشاءالله که هممون با ویزای یک ضرب این شادی را جشن بگیریم 😊

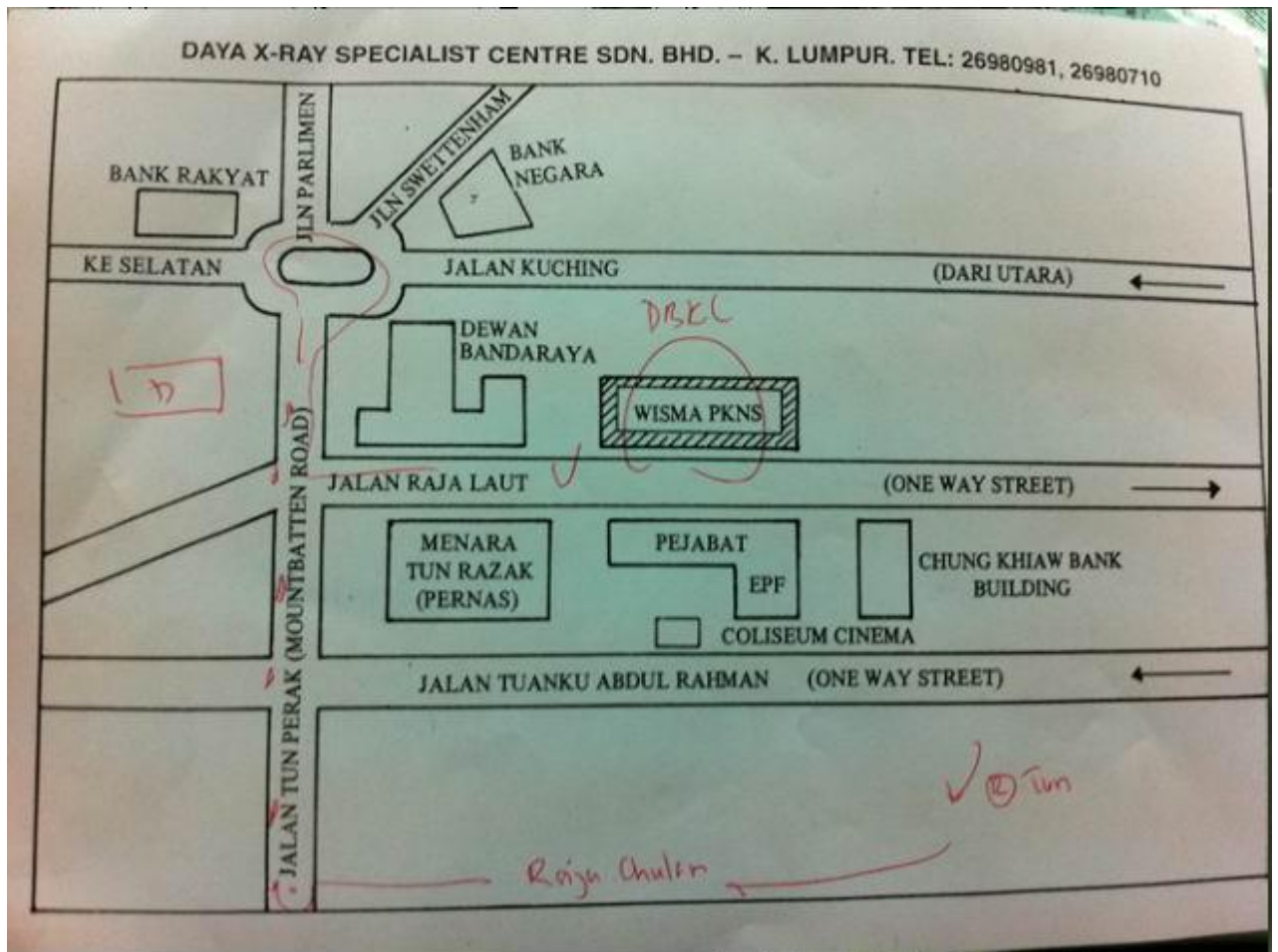
ما امروز مصاحبمونو تو استکهلم انجام دادیم و متاسفانه باید بگم که خیلی پشیمونم که به خرج اضافی نکردم و به ترکیه و امارات نرفتم. از همون چیزی که میترسیدم سرم اومد و اونهم آشنا نبودن اونها با کیسهای ما بود. اول اون خانومی که مدارکو میگرفت یه جورای باهامون حرف زد که کاملاً ناامید شدیم و دودل شدیم که اصلاً پولو پرداخت کنیم یا نه. اول به تاریخ تولد من گیر داد که یه روز اشتباه بود و گفت که مطمئنید میخواین پولو بدید؟!!!! بعدش گفت که مدارک مالی رو نشون بدین و ما هم bank statement پنجاه هزار دلاری بانک ملی تایید شده رو نشونش دادیم که اون گفت قبول نیست و ما نمیتونیم اینو تایید کنیم. بعدش گفت چرا police certificate از ایران نیاوردین که کلی واسش توضیح دادیم که قانع نشد. در آخر هم شاهکار قضیه که گفت proof of relationship before and after marriage!!!!!!! خلاصه تصمیم گرفتیم که پولو بدیم و دو ساعت ناامیدانه منتظر شدیم تا نوبمون بشه. جالب اینکه ما تنها کیس لاتاری بودیم. بعد 2 ساعت که یه جورایی بدترین دو ساعت زندگیم بود اسممونو خوندن و بعد از انگشت نگاری و قسم از من و شوهرم جداجا!!! مصاحبه کردن که فکر کنم تو تاریخ مهاجرسرا نمونه باشه. آخرشم گفتن که مدارکتون ناقصه و به لیست دادن که اینارو تهیه کنید تا شاید کیستون بررسی شه:

1. proof of relationship before and after marriage
2. مدرک اینکه تاریخ تولدتون قبلاً 16 می بوده نه 17 می.
3. اسپانسر یا BS از حساب سوئد به مبلغ 55000 دلار.

خلاصه الان ما موندیم و این لیست که هیچ کدومشو نمیدونم چیکار کنم. اسپانسر که اصلاً ندارم. اون BS ایران رو هم با هزار بدبختی قرض قوله جور کرده بودم. تازه اگه بتونم یه جورای دوباره ردیفش کنم و بیارم تو حسابم اینجا نزدیک 7 میلیونش به خاطر exchange rate میپیره.

فقط به برنده های سالهای بعد پیشنهاد میکنم به هیچ وجه ممکن سوئد رو مصاحبه انتخاب نکنند 😞

سلام به دوست های عزیزم، به همه مهاجر سرایی های گل که الان من را به این نقطه از شادی رسوندند، باز هم از همتون ممنونم که بی شک اگه کمک ها و دلگرمی های تک تک شما عزیزان نبود شاید رسیدن به این نقطه از موفقیت مشکل تر امکان پذیر میشد پس باز هم ممنون مهاجر سرای خوبم شرح مدیکال را براتون قبلاً شرح دادم فقط این عکس آدرس محل x-ray است که اون بار هر کاری کردم نتونستم آپلودش کنم و چون به درد میخوره و اینکه از قبل بدونید کجا باید برید و نقشه دستتون باشه راحت تر هستید میگذارمش اینجا



و اما قبل مصاحبه امروز مون ،خوشبختانه باز هم به یمن وجود مهاجر سرا ،یکشنبه شب گردهمایی کوچکی داشتیم با برندگان خوشبخت لاتاری که تو مالزی بودند و توی این جمع کوچیک و محفل گرم که جای تک تک شما عزیزان هم خالی بود با دوستان هر آنچه میدونستیم و هر آنچه فکر میکردیم باید بدونیم را مطرح کردیم و این گردهمایی اونقدر برای ما دلنشین بود که از اون شب آرامش عجیبی گرفتیم ،واقعا ممنونم ازتون دوستان

طبق صحبتی که دوستان کردند و طبق مشاهداتشون از درب سفارت امریکا،قرار بر این شد که ما صبح زود به سفارت مراجعه کنیم،چون توی برگه ای که در مطب دکتر به ما داده بودند نوشته شده بود که ساعت ۹ صبح برای دادن مدارک به سفارت مراجعه کنیم و من و همسرم فکر میکردیم که ۸:۳۰ انجا باشیم خوب است اما دوستان فرمودند که ساعت ۷ صبح صف طولی در سفارت بوده و این ما رو واداشت که زودتر راه بیوفتیم

شب قبل که دیشب باشه تا ۲-۱ نصفه شب هنوز تو مهاجرسرا میگشتم و سفر نامه ها رو میخوندم اصلاً استرس نداشتم فقط میترسیدم خواب بمونیم و واقعا شانس آوردیم که خواب نموندیم چون بنده ساعت را به جای ۶ صبح ۶ عصر کوک کرده بودم خیلی حواس جمع بودم ،اما خدا را شکر ساعت ۱۷:۶ از خواب پریدم و همش با خودم فکر میکردم بلند بشم و ببینم ساعت چند است و چقدر دیگه وقت دارم

بخوابم 😊 که با دیدن ساعت خودتون میتونید بفهمید چه شوکی بهم وارد شد اما باز هم خدا را شکر وقت بود بلند شدیم و بعد آماده شدن و متأسفانه بدون صرف صبحانه (که هرگز شما این کار را نکنید) راه افتادیم،خیلی نگران محل پارک ماشین بودیم چون فکر میکردیم اون حوالی جای پارک اصلاً نباشه اما خدا را شکر خیابون نیش سفارت یعنی جالان یو تانت(همون جایی که قبلا سفارت ایران هم بود (کلی جای پارک داره که از این لحاظ برای انهایی که ماشین دارند خیالشون راحت باشه اما در سفارت که نزدیک ۵۰ نفر ایستاده بودند در دو ردیف و بسیار شلوغ بود عده ای هم نشسته بودند فقط یک آقایی مثل ما پاکت مدیکال دستش بود که اون هم بعدا فهمیدیم مهاجرت فامیلی داره و ما تنها کیس لاتاری امروز بودیم،ردیف اول صف چسبیده به دیوار سفارت بسیار شلوغ بود و صف کناری خلوت تر،ما هم طبق خصلت ایرانی بازی رفتیم تو صف خلوت تر اما وقتی از خانوم جلوم سوال کردم که تو کدوم صف باید بیستم و تفاوت صف ها در چیه گفت که اول باید در صف دوم بیستم یعنی همون جایی که ما ایستاده بودیم و بد ما رو راهنمای میکردند به در باجه نگهبانی تا بهمون کارت الصاق به سینه را بدهند تا تازه بریم تو صف اولی بایستیم یک مامور هم در ابتدای این صف نامه دعوت نامه یا وقت مصاحبه را چک میکرد و بعد میفرستادت به نگهبانی توی باجه نگهبانی یک خانوم تپل بی نهایت بد اخلاق نشسته بود که وقتی نامه را دادم اصلاً نگاه نکرد و گفت چه ساعتی مصاحبه داری گفتیم ۱:۳۰ ،گفت برو ۱:۳۰ بیا گفتیم من باید صبح مدارکم را تحویل بدم،گفت صبر کن

من و همسر جان تعجب کردیم و چون صدا هم اصلاً خوب بیرون نمیداد چون از پشت شیشه حرف میزنند شوهرم گفت برو دوباره بپرس یعنی تا کی صبر کنیم؟منم چون دیدم این خانومه بسیار بداخلاق بود بهش گفتیم خودت برو بپرس و شوهر جان که از شون سوال کرد باز هم با بداخلاقی گفت تا ۸:۳۰

اون زمان فکر کنم ساعت ۷:۳۰ بود ،ما مجبور شدیم در سفارت بشینیم و متأسفانه هوا هم بسیار گرم بود همین جور تو دلمون به اون



خانوم بد اخلاق بد و بیراه می‌گفتیم که با برندگان خوشبخت اینجور رفتار میکنه و اینقدر بی ادب است 😊 خلاصه طاقت نیاوردیم و ساعت ۸:۲۵ دوباره رقتیم جلوی باجه، مامور های بیرون سفارت هم کلی باهامون دوست شده بودند و خیلی هم مهربون بودند میگفت هنوز ۸:۳۰ نشده حالا برین شاید راتون بده دیگه دل را زدم به دریا و دوباره مدارک را تحویل دادیم (نامه دوم به همراه گواهینامه من و جناب همسر) که خانوم نگهبان با اون اخلاق قشنکشون انگار تا حالا همچین نامه ای ندیده میگه این که وقت مصاحبه و روز نداره میخواستم شیشه را بشکونم بگم مگه کوری به این زیبایی همه چیز را نوشته که خانوم بلاخره پیدا کردند و گواهینامه همسر را پس داد و با بد اخلاقی هر چه بیشتر فرمودند فقط یک نفر میتونه بره داخل و این دومین شوک امروز به من بود، من متاسفانه با اینکه زبانم بد نیست و میتونم حرف بزنم اما از نظر بهتر حرف زدن همیشه همسر خان را جلو میندازم چون اون زبانش و لحنش خیلی عالییه و با این شوک عظیم من موندم که چیکار کنم، راه دیگه ای نبود و مجبور شدم برم تو صف اول تا منتظر بشم که برم داخل،

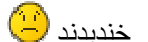
تو صف کنار دیوار همه میستاند و دو نفر دو نفر میتونید برید تو تا از زیر دستگاه رد بشید، من با خودم هیچ چیز اضافه ای نبرده بودم نه کیف دستی نه موبایل فقط مدارک باهام بود اما بقیه که کلی وسایل داشتند و خیلی معطل میشدند اما من سریع رفتم داخل، هر کس وسیله اضافه داشت یا موبایل ازش تحویل میگرفتند پس اگه دارید هم نگران نباشید

از اون لحظه که پام را از در نگهبانی به اون طرف مرز گذاشتم دچار یک حالت خاص خیلی جالبی شدم، به هر حال سفارت هر کشور جز خاک اون کشور محسوب میشه و اون پرچم امریکا با اون عقاب و حیاطی که پر پله بود و باید از اون پله ها بالا میرفتیم یه حس جالبی به آدم میداد، خدا را شکر با اینکه کمی نگران بودم که همسر جان نیست اما آرامش عجیبی داشتم، وقتی وارد ساختمان اصلی میشین مجددا یک گارد نشسته و مدارکتون را ازتون میگیره و شما را هدایت میکنه تا از زیر دستگاه دوباره رد بشید و دوباره مدارک را بهتون میده به همراه یک شماره که شماره های مربوط به گرین کارت با پیشوند B شروع میشه و بقیه همه شماره و پیشوند A دارند از اون سالن کوچیک وارد سالن کوچیک دیگه ای میشید که در سمت چپتون هست (سمت راست گویا بوفه و سرویس بهداشتی بود که ما نرفتیم سر بز نیم) و انجا همه نشستند و شماره ها را اعلام میکنند، دقیقا از ساعت ۸:۴۴ که روی شماره من درج شده بود ۱ ساعت بیشتر رد شد تا نوبت من را صدا بزندن و توی این مدت من همین جور نشسته بودم، حتی یک بار هم از گارد دوباره سوال کردم که چرا نوبت من نمیشه چون متاسفانه فضا بسیار کوچیک بود) فضا دقیقا اندازه سفارت قبلی ایران در مالزی بود بسیار کوچیک) و پر جمعیت و متاسفانه از پشت شیشه با بلند گو صحبت میکردند و همه صدا ها تو هم میپیچید و من همین جور با خودم فکر میکردم که چه جوری باید متوجه بشم تو این شلوغی که طرف چی میگه دقیقا همه هم میفهمیدند که از تو چی پرسیده میشه، توی این افراد یعنی کارمندان آقایی بود که خیلی تند صحبت میکرد و با اطمینان و من همش میترسیدم که اگه به این آقا بیوفتم کارم ساخته است

هر کدوم باجه ها یک کاری را انجام میداد گویا باجه ۱ مدارک را تحویل میگرفت باجه ۳ انگشت نگاری و باجه ۶ در مورد ویزا باهاشون صحبت میکرد

دو تا خانوم ایرانی هم آمده بودند ویزا بگیرند که تا انجا که نوبت من بشه یکیشون کارش تا انتها انجام شد و متاسفانه بهش ویزا ندادند چون میخواست بره برادر مریضش را ببینه که گویا چون از طریق مادرشون که ۸ ماه پیش فوت شده بود تقاضای دریافت گرین کارت کرده بودند و طبق قانون بهشون تعلق نمیگرفت رد شدند که خیلی گریه کردند و خیلی ناراحت شدم اما فکر میکنم خانوم دومی کارش انجام شد، از شون سوال کردم که از ایران اومدن یا اینجا ساکن هستند که فرمودند از ایران امدند و چون آنکارا و دویی خیلی اذیت میکنند اینجا را انتخاب کردند که فکر میکنم با توجه به حضور آنها بشه نتیجه گیری کرد که حتما نیاز نیست مقیم اینجا باشید برای اقدام کردن خلاصه که بعد گذشت ۱ ساعت و خورده ای شماره من اعلام شد و من باید به باجه ۸ مراجعه میکردم که یک آقای تقریبا ۳۰ ساله هندی بود

اول از من نامه دوم را خواست خودش هم دو تا پوشه تقریبا زرد یا شاید هم سفید داشت که توی هر کدام همون فرم هایی که قبلا فرستاده بودیم بود، به من گفت که هر فرمی که گفتم را به من بدید با ترجمه و کپی که من از شون معذرت خواهی کردم که کارشون را عقب میندازم و بهشون گفتم که تاریخ ازدواجمون را یک هفته اشتباه نوشتم و متن نامه ای که هم به KCC و هم به خود سفارت زده بودم را نشونش دادم که اصلاً نگاه نکرد و فرم ۲۳۰ را بهم داد که درستش کنم و ازم خواست که پایین صفحه دوم را هم که کامپوتری فقط اسم خودمون را نوشته بودیم را امضا کنم که من مجددا همون اسم خودم را نوشتم جای امضا که اینو داشته باشید تا بعدا بگم چقدر به ما



خندیدند 😞 بعد از من پرسید همسرت کجاست که گفتم بیرون است و اجازه ندادند بیاد داخل که گفت یادتون باشه همسرت هم بعدا باید فرمش را امضا کنه

و بعد از من خواست که عکس بهش بدم که دادم و متاسفانه با اینکه امریکن سایز زده بودیم عکس هامونو اما گفت اینها کوچیک است و من از همون قبلیها استفاده میکنم یعنی همون هایی که قبلا فرستاده بودیم شک سوم اینجا بهم وارد شد گفتم میگه مدارک ناقص، اما خدا را شکر که با اون گزینه کارمون را حل کرد، بعد ازم خواست که مدارک تولد خودم را بهش بدم که خود شناسنامه، ترجمه شناسنامه و کپیش را بهشون دادم همین طور اصل ترجمه و کپی کارت ملیم را که نیازی نبود اما ازم گرفت (براش خیلی نااشنا بود)

بعد مدارک ازدواج را خواست که به همون ترتیب دادم، بعد از من مدارک لیسانسم را خواست که چون من در زمان ارسال فرم ها هنوز تکلیف فوق لیسانسم معلوم نشده بود حدس زدم که به همین دلیل مدرک فوقم را نخواست که اونها را هم بهش دادم و بعد از من سوپیشینه را خواست که کپیش را بهم پس داد، و بعد هم پاسپورتم را خواست که من دو تا داشتم و دادم، میخواست کپی پاسپورت ها را هم بدم که گفت نمیخواهم

و بعد شروع کرد مدارک همسرم را بخواهد که من از شون پرسیدم مدارک اسپانسر لازم نیست که گفت نیازی نیست (حتا مدرک مالی هم نخواست، من کلی سند و نامه بانک گرفته بودم)

برای مدارک شوهرم هم فقط سوپیشینه، مدارک تولد و ازدواج و پاسپورت را تحویل گرفت یعنی مدارک تحصیلی اون را از من نگرفت و یا حتا مدرکی که مربوط به سربازیش بشه، منم هیچی نگفتم، دست آخر هم مدارک مدیکال را گرفت بازش کرد دقیقا همون هایی بود که

خودمون پر کرده بودیم در مطب دکتر ، بعد زد توی کامپیوترش و میزان ۱۶۳۸ \$ و معادلش ۵۰۷۸ رینگت روی صفحه پیدا شد که من دلار دادم که بسیار با صرفه تر است (فکر میکنم بهتر است خورد داشته باشید که نخواهید باقیمانده را به رینگت بگیرید) شماره ای که داشتم دو تا بود یکی را به من برگردوند و گفت ساعت ۱:۳۰ با شوهرت اینجا باش با همین شماره و ما شمارتو نو صدا میکنیم

دیگه اوادم بیرون فکر میکنم این دادن مدارک کلا ۷-۸ دقیقه طول کشید ، اما ساعت حدود ۱۰:۱۵ بود و همسر جان هم هنوز تو آفتاب منتظر نشسته بود

دیگه برگشتیم خونه ناهار خوردیم استراحتی کردیم و مجددا ساعت ۱۲:۳۰ راه افتادیم که این بار به ترافیک وحشتناکی خوردیم اما خدا را شکر برای ساعت ۱:۱۵ در سفارت بودیم و اون خانوم بداخلاقه هم نبود ، نامه دوم و گواهینامه ها را دادیم و مجددا کارت گرفتیم و تو صف اول ایستادیم ۳-۴ نفر دیگه هم بودند ، مجددا چک شدیم و رفتیم داخل

چون خلوت بود دیگه احساس راحتی میکردی در ضمن یک عکس زیبا و ملیح از خانوم هیلاری کلینتون هم اونجا بود که با لبخندش واقعا آرامش تو دلت میسخت کلا اصلاً استرس نداشتم توی خود سفارت هم هر جا تونسته بودند عکس فوتوبالیست هاشونو در ابعاد بزرگ گذاشته بودند ی جوری که فکر میکردی وارد فدراسیون فوتبال شدی(-):

نشستیم و سر ساعت ۱:۳۰ شمارمون برای باجه ۳ اعلام شد برای انگشت نگاری که اول ۴ انگشت دست چپ بعد راست و بعد هم دو انگشت شصت ، خانوم بدی نبود در عین جدیت میخندید و آزمون تشکر هم کرد

دوباره نشستیم تا حدود ۲۰ ۲۵- دقیقه که من همون آقای صبحی را دیدم که مدارکمون یعنی همون پوشه ها دستش بود و به شوهرم گفتم که کارمون در اومد این خیلی تند حرف میزنه

نشست پست بادجه ۹ و بعد چند دقیقه که معلوم بود داره مطالعه میکنه شمارمون اعلام شد سلام کرد پرسید که زن و شوهر هستین گفتیم بله . بهمون تبریک گفت

ما هم یک لبخند ملیح تقدیمش کردیم چون واقعا انجا که بودی خیلی احساس خوش شانسی بهت دست میداد ی جورایی کاملاً حس میکردی که برنده شدی 😊

بعداول رسید پول را بهمون داد و گفت من مدارک شما را اصلش را بر میگردونم که این بار شوهرم ازش معذرت خواهی کرد و گفت که باید تاریخ ازدواج را درست کنه اون هم فرم را بهش داد و شوهرم هم امضا کرد فرم را

بعد فرم های ۲۳۰ قسمت آخر را گذشت رویرومون و من اصلاً نفهمیدم چی شد چون فقط فهمیدم گفت دست هاتون را بالا بیارید و قسم بخورید ، من فکر میکردم باید دنبال آفیسر تکرار کنم اما دیدم شوهرم گفت i swear منم فقط تکرار کردم و این قسم ما بود

آزمون خواست امضاء کنیم فرم را و وقتی تحویلش دادیم گفت این امضا شما است و من حدس زدم خندش گرفته که من اسم خودم را نوشتم که من گفتم این امضای انگلیسی من است کلی خندید و گفت این خیلی آسون است و راحت میشه جعل بشه که شوهرم گفت ما در ایران از اشکال هندسی استفاده میکنیم و یارو کلی خندید

بعد یکی یکی اصل مدارک را تحویل میداد و با حالت تاکید گرفتن از من فقط میپرسید اینو خوندید (درس) چند سال است اینجا هستین؟ چند سال است ازدواج کردید؟

همین، و از شوهرم هم فقط پرسید اینو خوندی؟ که من گفتم مدارکش هست گفت لازم نیست فقط از روی کنجکاوای پرسیدم

و این دقیقاً کل سوال هایی بود که از ما شد نه پرسید کجا میخواید برید نه پرسید کی میرید؟ هیچی دقیقاً همین چند کلمه اونم در حالیکه داشت مدارکمون را چک میکرد کپی ها درست باشه و برابر اصل ترجمه باشه

تنها شوک بزرگ وارد شده آخر به ما که فکر میکنم بزرگ ترین نکته سفر نامم برای همه باشه این بود که بعضی مدارک ما ترجمه شده چندین سال پیش بود که ما دیگه ترجمشون نکرده بودیم و من وقتی کپی مدارک را میگرفتم از ترجمه ها فقط خود متن انگلیسی را کپی

گرفته بودم و مثلاً کپی شناسنامه را از خود شناسنامه که این یک اشتباه من تفاوت در تعداد مهر های صفحه مهر ها ایجاد کرده بود و خیلی براش سوال برانگیز بود که چرا متفاوتند و ما واقعا گفتیم که fbi چک را خوردیم و یا حداقل میگه برین دوباره ترجمه کنید چون عملاً

گفت این مورد قبول ما نیست که من به سرعت متوجه اشتباه خودم شدم و معذرت خواهی کردم گفتم این اشتباه از من بوده و این تاریخ حتماً فرق داشته که وقتی چک کرد دیدیم که تاریخ ترجمه مال ۲۰۰۶ بود و واقعا شانس آوردیم که قبول کرد

دوستانه و از روی تجربه ۴ سال زندگیم در اینجا اینو بهترتون میگم که از نظر افراد خارج ایران وقتی اشتباهی را انجام میدی اصلاً مهم نیست چون تو یک انسان هستی و جایز الخطا تنها چیز مهم این است که قبول کنی اشتباه کردی و سریعاً عنر خواهی کنی و دیگه هیچ

چیزی هم نمیگند برخلاف ایران که چندین و چند بار تو سرت میزنند پس اینو یادتون نره

دیگه همین گفت good luck in states برید بشینید تا همکارم راهنمایتون کنه ، من از قبل که مدارک را داشت تحویل میداد (که اول مال من را داد) و دیدم پاسپورتم را پس نداد تو دلم خوشحال شدم و گفتم گرفتیم که البته بعدش این قضایا پیش اومد و ترسیدیم

۳-۴ دقیقه نشستیم که همون آقای صبحی اومد و یکی یک برگه صورتی بهمون داد و گفت ۵ شنبه برید به این آدرس و ویزاتون را بگیرید و تبریک گفت

روی برگه نوشته که فرابند پروس ویزا ۳ روز کاری طول میکشه و آدرس را هم نوشته

یک نکته جالب دیگه هم این بود که در حین تحویل مدارک چون من همش نگاهم به برگه ها بود ببینم برگه fbi چک میکنم یا نه یک لحظه کپی از ایمیل خودم را دیدم که جا خوردم، چون من درسته که به توصیه مهاجرسرا برای تصحیح تاریخ ازدواجمون پرینت ایمیلی که به

سفارت و kcc زده بودم را با خودم برده بودم اما آنها از من اونو نگرفته بودند و ایمیلی هم که به سفارت زده بودم چون خیلی زود زده بودم بهم گفته بودند که مدارک هنوز انجا نیست و روز مصاحبه بگم که تاریخ را اشتباه نوشتم که بنابر این اگر آنها مدارک من را نداشتند

پس بالطبع نمیتونستند اون ایمیل را پرینت کنند و من فکر میکنم ایمیل هایی بود که به kcc زده بودم و این یعنی همه چیز ما رکورد میشه اینجور که من حدس میزنم

کلا مصاحبه ما بی نهایت فرمالیته بود و احساس میکنم قبلاً هر تحقیقی میخواستند را کرده بودند و فقط صرف دادن مدارک برای تایید آنها بود

اینم داستان ویزای یک ضرب ما که با کمک دوستان عزیز امکان پذیر شد و واقعا نکات ریزی را من از مهاجرسرا یاد گرفتم که خیلی بهمون کمک کرد و باز هم میگم و گفتم و همه جا هم میگم که مهاجر سرا و اعضا مهربونش واقعا بیست هستند خدا انشاالله به همشون شادی و موفقیت هدیه کنه ، ببخشید که اینقدر ریز تعریف کردم چون هم دوستان ازم اینجور خواستند و هم چون کمبود سفرنامه مالزی داشتیم گفتم که جای هیچ سوالی برای کسی نمونه چون ماشاالله سفر نامه های دویی و آنکارا کامل کامل است ،دیگه شرمندم که عکس هم نمیتونستم بگیرم که با موقعیت آشنا بشید اما واسه همتون ویزای یک ضرب را آرزو میکنم و منتظر شنیدن خبر شاد بقیه هستم و همین جور مارال عزیز که در استکهولم مصاحبه داشتند و الان متاسفانه پستشون را خوندم و خیلی ناراحت شدم ،اما به نظر من هنوز هم میتونند هر جوری هست مدارک جمع کنند ناامید نباشید دوستم 😊

سلام

این ارسال را برای استفاده آیندگان می گذارم ، چون می دانم در حال حاضر برای مصاحبه در کپنهاگ تنها هستم . امروز برای رفتیم Amaliegade . در خیابان 33 Mette Gabriel و خانم دکتر Carl Bryld انجام معاینات پزشکی در کپنهاگ به مطب آقای دکتر قبل از تعطیلات سال نو برای اولین روز بعد از تعطیلات هماهنگ کرده و ساعت 9:30 صبح وقت گرفته بودیم . اینجا بر خلاف آنکارا

و ابوظبی که شما با 2 تا 3 روز زمان می توانید معایناتتان را انجام داده و جواب را شخصاً دریافت کنید باید حدود 20 تا 25 روز قبل از زمان مصاحبه اقدامات لازم را برای معاینات بعمل آورید . مدارک لازم برای روز معاینات پزشکی طبق نامه سفارت به شرح زیر می باشد:

When calling on the physician you should bring the following:

1. One passport size photo.
2. Your Passport.

3. The questionnaire shown on the reverse. It must be completed by or on behalf of every applicant regardless of age.

4. (For male applicants): Military service record and/or Certificate of Unfitness for Military Service or Rejection stating grounds of disability.

5. Glasses/contact lenses, if any.

6. List of any medicine that you take.

7. VACCINATION REQUIREMENTS: Vaccination records or statement regarding medical history from family physician.

Store Kongensgade 90A در خیابان Frederiksstadens برای عکس قفسه سینه هم قبل از تعطیلات سال نو با کلینیک رادیولوژی برای روز 3 ژانویه ساعت 11:50 هماهنگ کردم و وقت گرفتم . خلاصه امروز در مطب دکتر با پرداخت 6400 کرون دانمارک (1.280.000 تومان !!) و تزریق 4 عدد واکسن به دخترم) و اکسیناسیون او در ایران کامل انجام شده بود ولی پزشک عزیز فرمودند باید

یا همان واکسن سرطان رحم در دانمارک HPV برخی یادورها را تکرار کند من هم مخالفتی نکردم . خوشبختانه متوجه شدم واکسن رایگان تزریق می شود اگر نه باید 3000 کرون دیگر هم پرداخت می کردم . من هم کلی خوشحال شدم) و انجام معاینات معمول و پاسخ به سوالات پزشک عزیز ساعت 11 صبح خوشحال و خندان از مطب بیرون آمدم و به طرف کلینیک رادیولوژی رفتیم و ساعت 11:45 در کلینیک بودیم و با پرداخت 1000 کرون دانمارک ناقابل دیگر (200.000 تومان دیگر) دو فقره عکسهای رادیولوژی مربوطه از ما گرفته شد . ضمناً در اینجا هیچ چیزی از نتایج معاینات و آزمایشات و گرافیاها را به شما نمی دهند و خودشان نتایج آزمایشات و گرافیاها را 11 روز دیگر برای سفارت ارسال می کنند . تنها مدرکی که به شما می دهند فاکتور پول پرداختی می باشد که باید

حتماً در روز مصاحبه به سفارت تحویل دهیم . این راهی است برای کنترل پزشکان مورد تایید سفارت که پول اضافه از مراجعین نگیرند

و اتفاقی که در مطب برخی پزشکان در آنکارا و ابوظبی می افتد اینجا تکرار نشود. این گزارش معاینات پزشکی ما برای خودش یک سفرنامه کامل شد.

سلام دوستان، من هم شرح مدیکالم رو مینویسم شاید به درد یکی خورد.

ما همه کار هامون رو تو مالزی انجام دادیم، در مورد آدرس و ساعت و بقیه جزئیات کلینیکی که ما برای مدیکال باید می رفتیم، همسرم یعنی فرناز ۸۲ توضیح داده، من قسمت های مردونش رو اینجا مینویسم.

قبل اینکه وارد مطب خود دکتر بشم به پرستار هندی خانوم من رو برد به به اتاق دیگه واسه اندازه گیری قد و وزن. بعد از اون وارد مطب دکتر شدم که به مرد هندی تقریباً ۴۵ ساله بود. اولین سالی که پرسید این بود که گفت واسه سفارت آمریکا میخوای یا کانادا؟ منم گفتم آمریکا. بعد گفت این به معاینه روتین و فرمالیته است که باید انجام بشه و هیچ جای نگرانی نیست. وقتی که ما وارد کلینیک شدیم اولین کاری که ازمون خواستند بکنیم این بود که به فرم چند صفحه ای رو که اکثراً مربوط به سابقه بیماری خاص، بستری شدن، جراحی، اقدام به خودکشی، اعتیاد و از این دست سوالها بود پر کنیم. وقتی هم که وارد مطب دکتر شدم دوباره همین سوالها رو خودش از من پرسید و هی تیک میزد. تقریباً جواب تمام سوالها هم منفیه، بنابر این آگه متوجه نشدین که چی پرسید فقط بگین نه. بعد از سوالها، اومد جلوی من ایستاد و با چراغ چشم هام و حلقم رو معاینه کرد. بعدش گردنم رو به کم فشار داد و بعد هم گفت که برم روی تخت دراز بکشم. وقتی دراز

کشیدم هیچ معاینه خاصی نکرد غیر از صدای قلب، صدای تنفس و فشار دادن چند جا روی شکم. بعد بهم گفت که از تخت بیام پایین و بایستم و شلوار و شرت رو تا زانو بکشم پایین. خیلی هم معمولی برخورد میکرد تا به وقت حس خجالت یا ناراحتی رو به مریض منتقل نکنه. تو پرانتز : مرد خجالتی جز میراث باستانی محسوب می‌شه و گیر نمیداد.

وقتی که کشف حجاب کردم گفت به سمت چپ نگاه کن و به سرفه بکن و بعد هم تمام. کل این معاینه بی ناموسی شاید ۱۵ ثانیه طول کشید.

این آخرین معاینه بود که انجام داد و بعد گفت که بشینم رو صندلی که بیاد خون بگیره واسه آزمایش. نمیگم خوب خون گرفت ولی بد هم نبود. آخرین کاری که انجام داد واکسن زدن بود. از من پرسید آبله مرغون گرفتی گفتم آره، گفت واکسن‌های MMR رو زدی؟ گفتم ما همه وقتی که تو ایران بودیم باید اجباراً میزدیم. پرسید مدرکی داری که نشون بده زدی؟ گفتم نه. گفت خوب وقتی مدرک نداری ما مجبوریم که فرض کنیم نزدی، ولی نگران نباش هیچ مشکلی برات پیش نمیداد و باعث می‌شه ایمنی بدننت بالا تر بره. بعد هم واکسن رو توی بازوی سمت چپ زد که اونم تقریباً بی درد بود. دیگه هیچ کار خاصی انجام نداد و ما رو معرفی کرد واسه رادیولوژی که احتمالاً قبلاً خوندید.

اصلاً و ابداً نه جای نگرانی هست نه خجالت نه ترس. برای همه دوستان گل آرزوی موفقیت می‌کنم.

اگه سوال خاصی بود من در خدمتم

سلام آقا نیما

خدا را شکر آقا دانیل خیلی سریع تر از آنچه فکر میکردم جواب دادند و تجربشونو براتون فرستادند البته قراره بعدا خودشون بیانند از ابتدا بگند اما فعلاً اینو از زبان خودشون داشته باشید تا انشاءالله فرصت کنند مفصل بنویسند 😊

همین جا ازشون خیلی خیلی تشکر میکنم

((اول که صبح طبقه همون روالی که خودتونم گفته بودید مدارکو تحویل دادم، بعدش ساعت ۱:۳۰ برگشتم سفارت و منتظر شدم تا شمارمو خوندن که اول اثر انگشت گرفتن، و بعدشم صدام کردن گفتش که قسم بخور و قسم خوردم، و بد چند تا سوال ازم کرد همین جوری سوالای الکی، که چند سالته؟ و تاریخ دقیق تولدتو بگو و کی دانشگاهتو تو ایران تموم کردی، که همه این تاریخارو نمیدونم چرا همشو اشتباهو به سختی جواب دادم، هل شده بودم فکر کنم، حتا تاریخ تولدمو هم اشتباه گفتم که حسابی تعجب کرد و شک کرد، (آخه من تاریخ تولد واقعی با تو شناسنامه فرق داره)، یعنی از اون بد تر دیگه نمی‌شد سوتی داد، ولی بهانه خوب برای اشتباهم اوردم که یک ذره اوضاع بهتر شد، بهش گفتم ما تو ایران به تقویم دیگه استفاده می‌کنیم همه که هر دفعه من باید تو ذهنم تاریخارو تبدیل به میلادی کنم،

خلاصه بعدش گفت من مدرک لیسانستو اینجا ندیدم می‌شه بدی که کلی شوکه شدم، نگاه کردم گفتم پیش من نیست دادم به شما، که مدارکو باز کرد همرو نشونم داد گفت کدومش مدرک لیسانس دقیقاً، که نشونش دادم، و بعدش ریز نمراتمو نشون داد گفت می‌شه بگی این دقیقاً چه مدرکی!!! و بعدشم گفت آخه من با مدارک ایرانی زیاد آشنا نیستم، بعدشم گفت که عدم سوپیشینه ایران ات اینجا نیست چرا، که منم به عدم سوپیشینه ای که ۹ ماه پیش گرفته بودم از ایران رو بهش دادم، بعدش گفت صبر کن من الان برمی‌گردم، که من اینجا سکنه زدم چون مدرکم اکسپایر بود، و اونو برداشت برد انطرف از یکی داشت سوال میکرد، تا برگشت من سکنه زدم، خلاصه بعد چند لحظه برگشت و هیچی نگفت، بعدشم گفت من باید مدارک اصلی تو بهت برگردونم، و یک عالم مهر و امضا باید بکنم و معذرت خواهی کرد که طول میکشه، بعدشم همین جوری گفت تبریک میگم که شما ویزا گرفتی و مدارکو بهم پس میداد یکی یکی، بد دید من هیچ عکس عملی نشون نمیدم از تبریکش و فقط گفتم تنک یوو، که دوباره تکرار کرد که تبریک میگم، باز من هیچ عکس عملی نشون ندادم، که برگشت گفت نگران نباش تموم شده، ویزا گرفتی و باقیش فقط کاغذ بازی...

من نه مدارک اسپانسر و دادم نه حتا کارت معافیت، و نه موجودی بانک، آهان راستی من مدرک آیلتس و دادم بهشون که ازم گرفتن و یجواری انگار از لیسانس بیشتر قبولش داشتن، و کلی آیلتس و و اینکه mba دارم اینجا می‌خونم یارو تحویل گرفتم، اونجا که داشت به مدرک لیسانسم گیر میداد گفتم من اینجا مستر می‌خونم گفت آره دیدم mba می‌خونی و آیلتس تو هم دیدم

یجوری گفت که انگار خیلی مهم برایش، ولی اسم لیسانسمو یجوری میاورد که انگار اصلاً مهم نیست و الکی))

نمیدونم چرا ازشون عدم پیشینه ایران خواستند چون اصلاً برای ایرانی‌ها لازم نیست و اگه ندارید اصلاً نگران نباشید چون تو سایت خودشون زده و میتونید اونو پرینت بگیرید و نشون بدید

سلام دوستان؛

قبل از هر چیز صمیمانه از همه کسانی که اطلاعات و وقتشون رو صادفانه و بدون هیچ چشم داشتی به دیگران هدیه میکنند تشکر می‌کنم و آفرین میگم به همه جوانان ایران زمین که دلاورانه به هم کمک میکنند.

ما مصاحبمون در اکلند یکی از شهرهای کشور نیو زیلند بود. میدونم که هیچ کدوم از دوستان ۲۰۱۱ شرایط مشابه ما رو ندارند، اما من این سفر نامه رو برای استفاده آیندگان مینویسم.

من هم مثل خیلی از دوستان دیگه نامه اول به دستم نرسیده بود و کیس نامبر نداشتم، اما در نهایت تو ماه می از طریق کی سی سی متوجه شدم که شماره کیس ۲۸۰۰۰ هست و تو ماه ژولای مصاحبه داریم. تا قبل از این که شماره‌ام مشخص بشه چند بر با سفارت آمریکا در نیو زیلند تماس گرفتم که آیا کیس ما رو برای مصاحبه می‌پذیرند یا نه؟ و اون‌ها اول گفتند که نمی‌پذیرند و فقط کیس اون‌هایی که تو این کشور سینیزن هستند رو می‌پذیرند. اما من شرایطم رو برایشون توضیح دادم و این که من تا پایان تحصیلم به همراه خانوادم تو این کشور خواهیم بود و ویزای قانونی داریم. نهایتاً اون‌ها پذیرفتند. بد از این که کیسمون کارنت شد به نامه از سفارت برامون اومد که توش فرم‌های پزشکی بود و یه فرم که توش ازمون خواسته بودند که آدرس و شماره تماس جایی رو که قراره گرین کارتمون برامون فرستاده بشه رو به همراه ۲ قطعه عکس و صفحه اول پاسپورت بلافاصله برایشون بفرستیم، ۲ تا فرم مخصوص ایران که از ما خواسته بودند که توضیح بدیم که شغلمون تو ایران دولتی بوده یا نه؟ و این که وظایف کاریمون چی بوده، رشته تحصیلیمون چی بوده؟ و این که کی قراره بریم آمریکا؟ در ضمن تو اون نامه تاریخ و ساعت مصاحبمون هم قید شده بود و یاد آوری کرده بودند که چه مدارکی رو لازمه با خودمون تو روز مصاحبه ببریم. و ازمون خواسته بودند که برای آزمایشهای پزشکی حد اقل ۳ هفته قبل از تاریخ مصاحبه اقدام کنیم. ما هم اون فرم‌هایی که لازم بود قبل از روز مصاحبه برایشون بفرستیم رو پر کردیم و برایشون فرستادیم و رفتیم برای پزشکی. ما کارت و اکسن نداشتم اما کارت و اکسن بچمون رو که ۴ سالشه از ایران آورده بودیم و اون رو که نشون دادیم، دیگه به بچه و اکسن نزدند و برای من و همسر هم فقط و اکسن ام‌ام‌عار زدند. معاینه دکتر هم خیلی عادی بود و فقط فرم هارو با کمک خودمون پر کرد و یه آزمایش خون هم از من و همسر گرفتند. هزینه پزشکیمون در کل ۸۰۰ دلار شد چون این جا هزینه پزشکی خیلی بالاست. راستی هیچ کدوم از مدارک پزشکی رو به ما ندادند و خود دکتر گفت مدارک رو ما برای سفارت پست می‌کنیم و وقتی شما میرید برای مصاحبه مدارک پزشکی تون اونجا آماده خواهد بود.

تا قبل از مصاحبه ما تنها دغدغه‌ای که داشتیم این بود که حساب بانکی قوی نداشتم، و با کمک دوستانمون و پولهایی که بهمون قرض داده بودند تونسته بودیم ۱۹۰۰۰ دلار بلنس از بانک بگیریم.

مصاحبه ما روز ۶ ژولای ساعت ۹ صبح بود. ما ساعت ۸:۵۰ تو سفارت بودیم، حدوداً ۳۰ نفر اونجا بودند که تنها کیس لاتری ما بودیم و بقیه یا برای کنفرانس می‌خواستند برن آمریکا و یا برای تعطیلات. ما مدارک رو تحویل دادیم، بر خوردشون خیلی خوب بود و سعی میکردند که همه چیز رو عادی بر گذار کنند. یه تفاوتی که این سفارت با سفارت‌های دیگه داشت این بود که این جا پول رو به دلار آمریکا نمیگرفتند و به دلار نیو زیلند می‌گرفتند.

همه مدارک ما رو تایید کردند حتی مدارک مالی، و ما منتظر نشستیم. اونجا آفیسر از پشت یه باجه شیشه‌ای با افراد مصاحبه میکرد، و همه اون‌هایی که رو سندلی نشسته بودند مصاحبه اون فردی رو که نوبتش بود رو میشنیدند. ما خیلی زود متوجه شدیم که کیس ما با بقیه فرق داره و انگار اون‌ها میخوان با ما آخر از همه مصاحبه کنند. ساعت ۱۱ همه ویزا گرفتند و رفتند و فقط ما موندم. آفیسر ما رو صدا زد و بهمون احوال پرسید. بچه یه مقدار خسته شده بود و دوست داشت من بغلش کنم، من از آفیسر پرسیدم که می‌تونم بچه رو بذارم رو سکوی باجه؟ و اون هم گفت، بله و لبخند زد. بد از من پرسید که چند بار لاتری شرکت کردم و من گفتم ۲ بار. و بد با لبخند پرسید که باور میکردید که راست باشه؟ و من گفتم نه. و خندیدم. بد گفت که من ایران رو خیلی دوست دارم و گفت که زمانی که ۱۱ ساله بوده یه دختری به همراه خانوادش تو آپارتمان ایشون تو آمریکا زندگی میکرد که ایرانی بوده و بهترین دوستش بوده و از اون موقع نسبت به ایران احساس خوبی پیدا کرده و تاریخ ایران رو خونده و ایرانی‌ها رو دوست داره، ما هم ازش تشکر کردیم و بد اون گفت که شما چقدر زبان انگلیسیتون خوبه و کجا زبان یاد گرفتید، و ما گفتیم ایران، و بد ازمون پرسید که رشته تحصیلیتون چی بوده، و کارمون تو ایران چی بوده، و بد از اون برامون آرزوی موفقیت کرد و گفت که کی می‌خواهید برید آمریکا و ما گفتیم ۲ ماه دیگه. و گفت که خیلی خوبه.

امیدوارم که اونجا بهتون خوش بگذره، و با ما خدا حافظی کرد و گفت که پاسپورتها مون رو به همراه مدارک برامون پست خواهند کرد. فردای روز مصاحبه ویزاها مون به همراه چند بسته زرد رنگ که روش نوشته شده بود مدارک رو باز نکنیم تا زمانی که در فرود گاه از مون تحویل بگیرند .

برای همه دوستان آرزوی موفقیت می‌کنم، امیدوارم که هر جا هه هستید شاد، موفق و سلامت باشید .

ما امروز مصاحبونو تو استکلهم انجام دادیم و متاسفانه باید بگم که خیلی پشیمونم که به خرج اضافی نکردم و به ترکیه و امارات نرفتم. از همون چیزی که میترسیدم سرم اومد و اونهم آشنا نبودن اونها با کیسهای ما بود . اول اون خانومی که مدارک میگرفت به جوری باهامون حرف زد که کاملاً ناامید شدیم و دودل شدیم که اصلاً پولو پرداخت کنیم یا نه. اول به تاریخ تولد من گیر داد که به روز اشتباه بود و گفت که مطمئنید میخوان پولو بدید؟!!! بعدش گفت که مدارک مالی رو نشون بدین و ما هم bank statement پنجاه هزار دلاری بانک ملی تایید شده رو نشونش دادیم که اون گفت قبول نیست و ما نمیتونیم اینو تایید کنیم. بعدش گفت چرا police certificate از ایران نیاوردین که کلی واسش توضیح دادیم که قانع نشد. در آخر هم شاهکار قضیه که گفت proof of relationship before and after marriage!!!!!! خلاصه تصمیم گرفتیم که پولو بدیم و دو ساعت ناامیدانه منتظر شدیم تا نویمون بشه. جالب اینکه ما تنها کیس لاتاری بودیم. بعد 2 ساعت که به جورایی بدترین دو ساعت زندگیم بود اسممونو خوندن و بعد از انگشت نگاری و قسم از من و شوهرم جداجا!!! مصاحبه کردن که فکر کنم تو تاریخ مهاجرسرا نمونه باشه. آخرشم گفتن که مدارکتون ناقصه و به لیست دادن که اینارو تهیه کنید تا شاید کیستون بررسی شه:

1. proof of relationship before and after marriage
2. مدرک اینکه تاریخ تولدتون قبلاً 16 می بوده نه 17 می.
3. اسپانسر یا BS از حساب سوئد به مبلغ 55000 دلار.

خلاصه الان ما موندیم و این لیست که هیچ کدومشو نمیدونم چیکار کنم. اسپانسر که اصلاً ندارم. اون BS ایران رو هم با هزار بدبختی قرض قوله جور کرده بودم. تازه اگه بتونم به جوری دوباره ردیفش کنم و بیارم تو حسابم اینجا نزدیک 7 میلیونش به خاطر exchange rate میپیره.

فقط به برنده های سالهای بعد پیشنهاد میکنم به هیچ وجه ممکن سوئد رو مصاحبه انتخاب نکنند

سلام به دوست های عزیزم، به همه مهاجر سرایی های گل که الان من را به این نقطه از شادی رسوندند، باز هم از همتون ممنونم که بی شک اگه کمک ها و دلگرمی های تک تک شما عزیزان نبود شاید رسیدن به این نقطه از موفقیت مشکل تر امکان پذیر میشد پس باز هم ممنون مهاجر سرای خوبم شرح مدیکال را براتون قبلاً شرح دادم فقط این عکس آدرس محل x-ray است که اون بار هر کاری کردم نتونستم آپلودش کنم و چون به درد میخوره و اینکه از قبل بدونید کجا باید برید و نقشه دستتون باشه راحت تر هستید میگذارمش اینجا http://031.img98.net/out.php/i383924_Scr...6.18AM.png

و اما قبل مصاحبه امروز مون، خوشبختانه باز هم به یمن وجود مهاجر سرا، یکشنبه شب گردهمایی کوچکی داشتیم با برندگان خوشبخت لاتاری که تو مالزی بودند و توی این جمع کوچیک و محفل گرم که جای تک تک شما عزیزان هم خالی بود با دوستان هر آنچه میدونستیم و هر آنچه فکر میکردیم باید بدونیم را مطرح کردیم و این گردهمایی اونقدر برای ما دلنشین بود که از اون شب آرامش عجیبی گرفتیم، واقعا ممنونم ازتون دوستان طبق صحبتی که دوستان کردند و طبق مشاهداتشون از درب سفارت امریکا، قرار بر این شد که ما صبح زود به سفارت مراجعه کنیم، چون توی برگه ای که در مطب دکتر به ما داده بودند نوشته شده بود که ساعت ۹ صبح برای دادن مدارک به سفارت مراجعه کنیم و من و همسرم فکر میکردیم که ۸:۳۰ انجا باشیم خوب است اما دوستان فرمودند که ساعت ۷ صبح صف طولی در سفارت بوده و این ما رو واداشت که زودتر راه بیوفتیم شب قبل که دیشب باشه تا ۲-۱ نصفه شب هنوز تو مهاجرسرا میگذشتم و سفر نامه ها رو میخوندم اصلاً استرس نداشتم فقط میترسیدم خواب بمونیم و واقعا شانس آوردیم که خواب نموندیم چون بنده ساعت را به جای ۶ صبح ۶ عصر کوک کرده بودم خیلی حواس جمع بودم، اما خدا را شکر ساعت ۶:۱۷ از خواب پریدم و همش با خودم فکر میکردم بلند بشم و ببینم ساعت چند است و چقدر دیگه وقت دارم

بخوابم که با دیدن ساعت خونتون میتونید بفهمید چه شوکی بهم وارد شد اما باز هم خدا را شکر وقت بود بلند شدیم و بعد آماده شدن و متاسفانه بدون صرف صبحانه (که هرگز شما این کار را نکنید) راه افتادیم، خیلی نگران محل پارک ماشین بودیم چون فکر میکردیم اون حوالی جای پارک اصلاً نباشه اما خدا را شکر خیابون نبش سفارت یعنی جالان یو تانت (همون جایی که قبلاً سفارت ایران هم بود (کلی جای پارک داره که از این لحاظ برای انهایی که ماشین دارند خیالشون راحت باشه اما در سفارت که نزدیک ۵۰ نفر ایستاده بودند در دو ردیف و بسیار شلوغ بود عده ای هم نشسته بودند فقط یک آقایی مثل ما پاکت مدیکال دستش بود که اون هم بعداً فهمیدیم مهاجرت فامیلی داره و ما تنها کیس لاتاری امروز بودیم، ردیف اول صف چسبیده به دیوار سفارت بسیار شلوغ بود و صف کناری خلوت تر، ما هم طبق خصلت ایرانی بازی رفتیم تو صف خلوت تر اما وقتی از خانوم جلویم سوال کردم

که تو کدوم صف باید بیستم و تفاوت صف ها در چیه گفت که اول باید در صف دوم بیستم یعنی همون جایی که ما ایستاده بودیم و بد ما رو راهنمای میکردند به در باجه نگرهبانی تا بهمون کارت الصاق به سینه را بدهند تا تازه بریم تو صف اولی بایستیم یک مامور هم در ابتدای این صف نامه دعوت نامه یا وقت مصاحبه را چک میکرد و بعد میفرستادت به نگرهبانی توی باجه نگرهبانی یک خانوم تیل بی نهایت بد اخلاق نشسته بود که وقتی نامه را دادم اصلاً نگاه نکرد و گفت چه ساعتی مصاحبه داری گفتم ۱:۳۰، گفت برو ۱:۳۰ بیا گفتم من باید صبح مدارکم را تحویل بدم، گفت صبر کن

من و همسر جان تعجب کردیم و چون صدا هم اصلاً خوب بیرون نمیداد چون از پشت شیشه حرف میزنند شوهرم گفت برو دوباره بپرس یعنی تا کی صبر کنیم؟ منم چون دیدم این خانومه بسیار بداخلاق بود بهش گفتم خودت برو بپرس و شوهر جان که از شون سوال کرد باز هم با بداخلاقی گفت تا ۸:۳۰

اون زمان فکر کنم ساعت ۷:۳۰ بود، ما مجبور شدیم در سفارت بشینیم و متاسفانه هوا هم بسیار گرم بود همین جور تو دلمون به اون

خانوم بداخلاق بد و بیراه میگفتیم که با برندگان خوشبخت اینجور رفتار میکنه و اینقدر بی ادب است خلاصه طاقت نیاوردیم و ساعت ۸:۲۵ دوباره رقتیم جلوی باجه، مامور های بیرون سفارت هم کلی باهامون دوست شده بودند و خیلی هم مهربون بودند میگفت هنوز ۸:۳۰ نشده حالا برین شاید راتون بده دیگه دل را زدم به دریا و دوباره مدارک را تحویل دادیم (نامه دوم به همراه گواهینامه من و جناب همسر) که خانوم نگرهبان با اون اخلاق قشنکشون انگار تا حالا همچین نامه ای ندیده میگه این که وقت مصاحبه و روز نداره میخواستم شیشه را بشکونم بگم مگه کوری به این زیبایی همه چیز را نوشته که خانوم بلاخره پیدا کردند و گواهینامه همسر را پس داد و با بداخلاقی هر چه بیشتر فرمودند فقط یک نفر میتونه بره داخل و این دومین شوک امروز به من بود، من متاسفانه با اینکه زبانم بد نیست و میتونم حرف بزدم اما از نظر بهتر حرف زدن همیشه همسر خان را جلو میدانم چون اون زبانش و لحنش خیلی عالییه و با این شوک عظیم من موندم که چیکار کنم، راه دیگه ای نبود و مجبور شدم برم تو صف اول تا منتظر بشم که برم داخل،

تو صف کنار دیوار همه میستاند و دو نفر دو نفر میتونید برید تو تا از زیر دستگاه رد بشید، من با خودم هیچ چیز اضافه ای نبرده بودم نه کیف دستی نه موبایل فقط مدارک باهام بود اما بقیه که کلی وسایل داشتند و خیلی معطل میشدند اما من سریع رقتم داخل، هر کس وسیله اضافه داشت یا موبایل ازش تحویل میگرفتند پس اگه دارید هم نگران نباشید

از اون لحظه که پام را از در نگرهبانی به اون طرف مرز گذاشتم دچار یک حالت خاص خیلی جالبی شدم، به هر حال سفارت هر کشور جز خاک اون کشور محسوب میشه و اون پرچم امریکا با اون عقاب و حیاطی که پر پله بود و باید از اون پله ها بالا میرفتیم یه حس جالبی به آدم میداد، خدا را شکر با اینکه کمی نگران بودم که همسر جان نیست اما آرامش عجیبی داشتم، وقتی وارد ساختمان اصلی میشین مجدداً یک گارد نشسته و مدارکتون را ازتون میگیره و شما را هدایت میکنه تا از زیر دستگاه دوباره رد بشید و دوباره مدارک را بهتون میده به همراه یک شماره که شماره های مربوط به گرین کارت با پیشوند B شروع میشه و بقیه همه شماره و پیشوند A دارند از اون سالن کوچیک وارد سالن کوچیک دیگه ای میشید که در سمت چپتون هست (سمت راست گویا بوفه و سرویس بهداشتی بود که ما نرفتیم سر بزنیتم) و انجا همه نشستند و شماره ها را اعلام میکنند، دقیقاً از ساعت ۸:۴۴ که روی شماره من درج شده بود ۱ ساعت بیشتر رد شد تا نوبت من را صدا بزنند و توی این مدت من همین جور نشسته بودم، حتی یک بار هم از گارد دوباره سوال کردم که چرا نوبت من نمیشه چون متاسفانه فضا بسیار کوچیک بود (فضا دقیقاً اندازه سفارت قبلی ایران در مالزی بود بسیار کوچیک) و پر جمعیت و متاسفانه از پشت شیشه با بلند گو صحبت میکردند و همه صدا ها تو هم میپیچید و من همین جور با خودم فکر میکردم که چه جوری باید متوجه بشم تو این شلوغی که طرف چی میگه دقیقاً همه هم میفهمیدند که از تو چی پرسیده میشه، توی این افراد یعنی کارمندان آقایی بود که خیلی تند صحبت میکرد و با اطمینان و من همش میترسیدم که اگه به این آقا بیوفتم کارم ساخته است

هر کدوم باجه ها یک کاری را انجام میداد گویا باجه ۱ مدارک را تحویل میگرفت باجه ۳ انگشت نگاری و باجه ۶ در مورد ویزا باهاشون صحبت میکرد

دو تا خانوم ایرانی هم آمده بودند ویزا بگیرند که تا انجا که نوبت من بشه یکیشون کارش تا انتها انجام شد و متاسفانه بهش ویزا ندادند چون میخواست بره برادر مریضش را ببینه که گویا چون از طریق مادرشون که ۸ ماه پیش فوت شده بود تقاضای دریافت گرین کارت کرده بودند و طبق قانون بهشون تعلق نمیگرفت رد شدند که خیلی گریه کردند و خیلی ناراحت شدم اما فکر میکنم خانوم دومی کارش انجام شد، از شون سوال کردم که از ایران اومدند یا اینجا ساکن هستند که فرمودند از ایران اومدند و چون آنکارا و دومی خیلی اذیت میکنند اینجا را انتخاب کردند که فکر میکنم با توجه به حضور آنها بشه نتیجه گیری کرد که حتماً نیاز نیست مقیم اینجا باشید برای اقدام کردن خلاصه که بعد گذشت ۱ ساعت و خورده ای شماره من اعلام شد و من باید به باجه ۸ مراجعه میکردم که یک آقای تقریباً ۳۰ ساله هندی بود

اول از من نامه دوم را خواست خودش هم دو تا پوشه تقریباً زرد یا شاید هم سفید داشت که توی هر کدام همون فرم هایی که قبلاً فرستاده بودیم بود، به من گفت که هر فرمی که گفتم را به من بیدید با ترجمه و کپی که من از شون معذرت خواهی کردم که کارشون را عقب میدانم و بهشون گفتم که تاریخ ازدواجمون را یک هفته اشتباه نوشتم و متن نامه ای که هم به KCC و هم به خود سفارت زده بودم را نشونش دادم که اصلاً نگاه نکرد و فرم ۲۳۰ را بهم داد که درستش کنم و ازم خواست که پایین صفحه دوم را هم که کامپوتری فقط اسم خودمون را نوشته بودیم را امضا کنم که من مجدداً همون اسم خودم را نوشتم جای امضا که اینو داشته باشید تا بعداً بگم چقدر به ما

خندیدند

بعد از من پرسید همسرت کجاست که گفتم بیرون است و اجازه ندادند بیاد داخل که گفت یادتون باشه همسرت هم بعداً باید فرمش را امضا کنه

و بعد از من خواست که عکس بهش بدم که دادم و متاسفانه با اینکه امریکن سائز زده بودیم عکس هامونو اما گفت اینها کوچیک است و من از همون قبلها استفاده میکنم یعنی همون هایی که قبلاً فرستاده بودیم شک سوم اینجا بهم وارد شد گفتم میگه مدارک ناقص، اما خدا را

شکر که با اون گزینه کارمون را حل کرد ، بعد ازم خواست که مدارک تولد خودم را بهش بدم که خود شناسنامه ، ترجمه شناسنامه و کپیش را بهشون دادم همین طور اصل ترجمه و کپی کارت ملیم را که نیازی نبود اما ازم گرفت (براش خیلی نااشنا بود)
بعد مدارک ازدواج را خواست که به همون ترتیب دادم،و بعد از من مدارک لیسانسم را خواست که چون من در زمان ارسال فرم ها هنوز تکلیف فوق لیسانسم معلوم نشده بود حدس زدم که به همین دلیل مدرک فوقم را نخواست که اونها را هم بهش دادم
و بعد از من سوپیشینه را خواست که کپیش را بهم پس داد ، و بعد هم پاسپورتم را خواست که من دو تا داشتم و دادم ، میخواستم کپی پاسپورت ها را هم بدم که گفت نمیخواهم

و بعد شروع کرد مدارک همسرم را بخواهد که من ازشون پرسیدم مدارک اسپانسر لازم نیست که گفت نیازی نیست (حتا مدرک مالی هم نخواست ، من کلی سند و نامه بانک گرفته بودم)

برای مدارک شوهرم هم فقط سوپیشینه، مدارک تولد و ازدواج و پاسپورت را تحویل گرفت یعنی مدارک تحصیلی اون را از من نگرفت و یا حتا مدرکی که مربوط به سربازیش بشه ، منم هیچی نگفتم، دست آخر هم مدارک مدیکال را گرفت بازش کرد دقیقا همون هایی بود که خودمون پر کرده بودیم در مطب دکتر ، بعد زد توی کامپیوترش و میزان ۱۶۳۸ \$ و معادلش ۵۰۷۸ رینگت روی صفحه پیدا شد که من دلار دادم که بسیار با صرفه تر است (فکر میکنم بهتر است خورد داشته باشید که نخواهید باقیمانده را به رینگت بگیرید)
شماره ای که داشتم دو تا بود یکی را به من برگردوند و گفت ساعت ۱:۳۰ با شوهرت اینجا باش با همین شماره و ما شمارتونو صدا میکنیم

دیگه اومدم بیرون فکر میکنم این دادن مدارک کلا ۸-۷ دقیقه طول کشید ، اما ساعت حدود ۱۵:۱۰ بود و همسر جان هم هنوز تو آفتاب منتظر نشسته بود

دیگه برگشتیم خونه ناهار خوردیم استراحتی کردیم و مجددا ساعت ۱۲:۳۰ راه افتادیم که این بار به ترافیک وحشتناکی خوردیم اما خدا را شکر برای ساعت ۱:۱۵ در سفارت بودیم و اون خانوم بد اخلاقه هم نبود ، نامه دوم و گواهینامه ها را دادیم و مجددا کارت گرفتیم و تو صف اول ایستادیم ۴-۳ نفر دیگه هم بودند ، مجددا چک شدیم و رفتیم داخل

چون خلوت بود دیگه احساس راحتی میکردی در ضمن یک عکس زیبا و ملیح از خانوم هیلاری کلینتون هم اونجا بود که با لبخندش واقعا آرامش تو دلت میشت کلا اصلا استرس نداشتم توی خود سفارت هم هر جا تونسته بودند عکس فوتبالیست هاشونو در ابعاد بزرگ گذاشته بودند ی جور ی که فکر میکردی وارد فدراسیون فوتبال شدی :-)

نشستیم و سر ساعت ۱:۳۰ شمارمون برای باجه ۳ اعلام شد برای انگشت نگاری که اول ۴ انگشت دست چپ بعد راست و بعد هم دو انگشت شصت ، خانوم بدی نبود در عین جدیت میخندید و آزمون تشکر هم کرد

دوباره نشستیم تا حدود ۲۰ ۲۵- دقیقه که من همون آقای صبحی را دیدم که مدارکمون یعنی همون پوشه ها دستش بود و به شوهرم گفتم که کارمون در اومد این خیلی تند حرف میزنه

نشست پست بادجه ۹ و بعد چند دقیقه که معلوم بود داره مطالعه میکنه شمارمون اعلام شد سلام کرد پرسید که زن و شوهر هستین گفتیم بله . بهمون تبریک گفت

ما هم یک لبخند ملیح تقدیمش کردیم چون واقعا انجا که بودی خیلی احساس خوش شانسی بهت دست میداد ی جورایی کاملا حس میکردی

که برنده شدی

بعداول رسید پول را بهمون داد و گفت من مدارک شما را اصلش را بر میگردونم که این بار شوهرم ازش معذرت خواهی کرد و گفت که باید تاریخ ازدواج را درست کنه اون هم فرم را بهش داد و شوهرم هم امضا کرد فرم را

بعد فرم های ۲۳۰ قسمت آخر را گذشت روبرومون و من اصلا نفهمیدم چی شد چون فقط فهمیدم گفت دست هاتون را بالا بیارید و قسم بخورید ، من فکر میکردم باید دنبال آفیسر تکرار کنم اما دیدم شوهرم گفت i swear منم فقط تکرار کردم و این قسم ما بود

آزمون خواست امضاء کنیم فرم را و وقتی تحویلش دادیم گفت این امضا شما است و من حدس زدم خندش گرفته که من اسم خودم را نوشتم که من گفتم این امضای انگلیسی من است کلی خندید و گفت این خیلی آسون است و راحت میشه جعل بشه که شوهرم گفت ما در ایران از اشکال هندسی استفاده میکنیم و یارو کلی خندید

بعد یکی یکی اصل مدارک را تحویل میداد و با حالت تاکید گرفتن از من فقط میپرسید اینو خوندید (درس) چند سال است اینجا هستید ؟ چند سال است ازدواج کردید ؟

همین، و از شوهرم هم فقط پرسید اینو خوندی ؟ که من گفتم مدارکش هست گفت لازم نیست فقط از روی کنجکاو پرسیدم

و این دقیقا کل سوال هایی بود که از ما شد نه پرسید کجا میخواهید برید نه پرسید کی میرید ؟ هیچی دقیقا همین چند کلمه اونم در حالیکه داشت مدارکمون را چک میکرد کپی ها درست باشه و برابر اصل ترجمه باشه

تنها شوک بزرگ وارد شده آخر به ما که فکر میکنم بزرگ ترین نکته سفر نامم برای همه باشه این بود که بعضی مدارک ما ترجمه شده چندین سال پیش بود که ما دیگه ترجمشون نکرده بودیم و من وقتی کپی مدارک را میگرفتم از ترجمه ها فقط خود متن انگلیسی را کپی گرفته بودم و مثلا کپی شناسنامه را از خود شناسنامه که این یک اشتباه من تفاوت در تعداد مهر های صفحه مهر ها ایجاد کرده بود و خیلی

براش سوال برانگیز بود که چرا متفاوتند و ما واقعا گفتیم که fbi چک را خوردیم و یا حداقل میگه برین دوباره ترجمه کنید چون عملا گفت این مورد قبول ما نیست که من به سرعت متوجه اشتباه خودم شدم و معذرت خواهی کردم گفتم این اشتباه از من بوده و این تاریخ

حتما فرق داشته که وقتی چک کرد دیدیم که تاریخ ترجمه مال ۲۰۰۶ بود و واقعا شانس آوردیم که قبول کرد

دوستانه و از روی تجربه ۴ سال زندگیم در اینجا اینو بهترتون میگم که از نظر افراد خارج ایران وقتی اشتباهی را انجام میدی اصلا مهم نیست چون تو یک انسان هستی و جایز الخطا تنها چیز مهم این است که قبول کنی اشتباه کردی و سریعا عذر خواهی کنی و دیگه هیچ چیزی هم نمیکند برخلاف ایران که چندین و چند بار تو سرت میزنند پس اینو یادتون نره

دیگه همین گفت good luck in states برید بشینید تا همکارم راهنمایتون کنه ، من از قبل که مدارک را داشت تحویل میداد (که اول مال من را داد) و دیدم پاسپورتم را پس نداد تو دلم خوشحال شدم و گفتم گرفتیم که البته بعدش این قضایا پیش اومد و ترسیدیم

۳-۴ دقیقه نشستیم که همون آقای صبحی اومد و یکی یک برگه صورتی بهمون داد و گفت ۵ شنبه برید به این آدرس و ویزاتون را بگیرید و تبریک گفت

روی برگه نوشته که فرایند پروس ویزا ۳ روز کاری طول میکشه و آدرس را هم نوشته
یک نکته جالب دیگه هم این بود که در حین تحویل مدارک چون من همش نگاهم به برگه ها بود ببینم برگه fbi چک میکنم یا نه یک لحظه کپی از ایمیل خودم را دیدم که جا خوردم، چون من درسته که به توصیه مهاجرسرا برای تصحیح تاریخ ازدواجمون پرینت ایمیلی که به سفارت و KCC زده بودم را با خودم برده بودم اما آنها از من اونو نگرفته بودند و ایمیلی هم که به سفارت زده بودم چون خیلی زود زده بودم بهم گفته بودند که مدارکم هنوز انجا نیست و روز مصاحبه بگم که تاریخ را اشتباه نوشتم که بنابر این اگر آنها مدارک من را نداشتند پس بالطبع نمیتونستند اون ایمیل را پرینت کنند و من فکر میکنم ایمیل هایی بود که به KCC زده بودم و این یعنی همه چیز ما رکورد میشه اینجور که من حدس میزنم
کلا مصاحبه ما بی نهایت فرمالیته بود و احساس میکنم قبلا هر تحقیقی میخواستند را کرده بودند و فقط صرف دادن مدارک برای تایید آنها بود

اینم داستان ویزای یک ضرب ما که با کمک دوستان عزیز امکان پذیر شد و واقعا نکات ریزی را من از مهاجرسرا یاد گرفتم که خیلی بهمون کمک کرد و باز هم میگم و گفتم و همه جا هم میگم که مهاجر سرا و اعضا مهربونش واقعا بیست هستند خدا انشاالله به همشون شادی و موفقیت هدیه کنه، ببخشید که اینقدر ریز تعریف کردم چون هم دوستان ازم اینجور خواستند و هم چون کمبود سفرنامه مالزی داشتیم گفتم که جای هیچ سوالی برای کسی نمونه چون ماشاالله سفر نامه های دویی و آنکارا کامل است، دیگه شرمندم که عکس هم نمیتونستم بگیرم که با موقعیت آشنا بشید اما واسه همتون ویزای یک ضرب را آرزو میکنم و منتظر شنیدن خبر شاد بقیه هستم و همین جور مارال عزیز که در استکهولم مصاحبه داشتند و الان متأسفانه پستشون را خوندم و خیلی ناراحت شدم، اما به نظر من هنوز هم میتونند

هر جوری هست مدارک جمع کنند ناامید نباشید دوستم

سلام دوستان

وقت این رسیده که منم سفر نامه خودمو برای گرفتن ویزا بنویسم تا دوستان هم از نحوه مصاحبه و گرفتن ویزا بنده مطلع بشن
زمان مصاحبه من 20 جون ساعت 8.30 صبح بود من کارمند هستم و در یک شرکت در شیراز مشغول به کار میباشم
با هماهنگی همسرم در تاریخ 17 جون وقت دکتر در یکی از مراکز مورد تایید سفارت گرفتیم روز 4شنبه ساعت 14.45 پرواز من به استانبول بود صبح ساعت 8 به بانک رفتم تا مبلغ قابل توجه یورو بخرم در او زمان دوستان میدونن که ارز کم و قیمت بالایی داشت به کمک دوستان شرکت بدون ایستادن در صف 2000 یورو از بانک خریداری کردم و به صرافی مراجعه و 8000 یورو و 2000 دلار کمبودمو از اونجا تهیه به قیمت 1773 تومان که بالاترین قیمت تا اون زمان بود بعد به دارالترجمه رفتم و ترجمه پرینت حسابم رو گرفتم ساعت 12.30 بود از اونجا به آرایشگاه رفته و ساعت 1.20 به دوش گرفتم و زنگ زدم آژانس و ساعت 2.25 فرودگاه بودم معمولاً پرواز خارجی باید 2 ساعت قبل از پرواز انجا باشی ولی چون پرواز نیم ساعت تاخیر داشت مشکلی پیش نیومد وسایل و ساکم رو تحویل دادو و با کیف دستیم رفتم به سمت خروجی یادم اومد که پول خرد ندارم تمام پولهام 100 یا 500 یورویی بود 45 یورو از صرافی فرودگاه گرفتم و به سمت قسمت گذرنامه رفتم چون اقامت اروپا رو دارم نیاز به پرداخت عوارض خروجی ندارم بعد از مهر شدن پاسپورت به سالن ترانزیت رفتم پرواز من ایرعربیا بود و اول به شارجه و از اونجا به استانبول میرفت هوا گرم بود و پس از سوار شدن به هواپیما من به سرمهماندار که یک خانم زیبا بود به زبان انگلیسی سلام کردم و اون به زبان فارسی جوابم رو داد که جا خوردم بعد فهمیدم که ایرانی بود این خانم هواپیما پرواز کرد و بعد از چرخ زدن روی شهر به سمت مقصد حرکت کرد تقریباً 20 دقیقه پرواز نکرده بود که تکانهای شدید همه رو وحشت زده کرد خانومها جیغ و مهماندارای بیچاره نمیدونستن کدومو آروم کنن تکانهها تمام شد و به سلامتی در فرودگاه شارجه نشستیم و به سالن ترانزیت رفتم و یک کافه گرفتم چون سردرد داشتم یکدفعه یکی داد زد و همه برگشتن یادم رفت بگم تو سالن ترانزیت شما حس میکردی رفتی هندوستان اکثر چه مسافر چه کارمندا هندی بودن رفتم به سمت اون شخص یک پسر ایرانی بود از اون عقب افتاده های ذهنی چون پروازشون ترانزیت بود خسته شده بود باهش صحبت کردم برای نیم ساعت خوشحال شد و پدرش میگفت دارن میرن سوریه و حوصله انتظار رو نداره ساعت 20.30 پرواز شارجه به استانبول رو سوار شدم و ساعت 1.15 صبح رسیدم استانبول پرواز استانبول به بخارست ساعت 15 بود گفتم برم هتل ولی فرودگاه از شهر خیلی دوره و هتل ترانزیت هم برای یک شب 200 یورو میگرفت دیدم ارزش نداره برای 12 ساعت استراحت ولی چون پول زیادی همراهم بود باید میرفتم هتل از پله ها که اومدم پایین دیدم یک امانت کنار پله هست چمدان و کیف دستیمو دادم به اونجا و رفتم راحت روی یک ردیف صندلی 3تایی خوابیدم تا صبح ساعت 9.30 یا 10 بود بیدار شدم رفتم یک صبحانه خوردم کمی توی فرودگاه چرخیدم ساعت 1.20 رفتم امانت 10 یورو پول دادم و وسایل رو گرفتم دادم تحویل و رفتم قسمت چک گذرنامه من کارت اقامتم رو نشون دادم و بعد از چک کردن رفتم سالن ترانزیت ساعت 15.30 پرواز به سمت بخارست حرکت کرد و ساعت 16.25 در فرودگاه نشست بعد از بازرسی و گذرنامه وارد سالن فرودگاه شدم و همسرم منتظر من بود با اتوبوس به مرکز شهر رفتیم و از اونجا با تاکسی به خانه یه دوش گرفتم و به اتفاق همسرم به KFC برای خوردن شام رفتیم

صبح روز جمعه برای انجام آزمایشهای پزشکی به اون کلینیک رفتم وقتی وارد اونجا شدم نه بوی الکل میومد نه بوی بیمارستان کف اونجا آبی کم رنگ و دیوارهای صورتی رنگ داشت ، واقعا آرامش میداد به جورایی رفتم به قسمت رزرویشن اسم ها مون رو گفتیم و راهنمایمون کردن به یک اتاق برای خون گیری وقتی خون دادیم گفتن منتظر باشید تا دکتر بینتون خانوم خیلی استرس داشت چون از زدن آمپول میترسه و واکسن هارو باید میزد تو راهرو به انتظار رفتن پیش دکتر بودیم که فهمیدم این کلینیک کودکان هست و این رنگها برای اینکه بیشتر مراجعه مربوط به بچه هاست یک فضا هم بود پر از اسباب بازی برای بچه ها در باز شد و رفتیم داخل و دکتر 2تا فرم در آورد و به من و خانمم گفت عکسهاتون رو بدید من 2عدد عکس 3*4 درآوردم و همسرم گفت این چیه آخه باید عکس 6*4 میدادم عکسهامون رو روی 4تا فرم و شروع به سوال کردن کرد اول همسرم که تا حالا عمل کردی ، الکی هستی ، و... یکدفعه دیدم همسرو ذوق زده شد و از جاش پرید گفتم چی شد گفت خانوم دکتر میگه شما واکسن نیاز نداری بعد نوبت من شد و همین سوالها ، من ایران واکسن زده بودم کارت رو که دید گفت واکسن نیاز نداشتید ولی حالا که مرحله اول هپاتیت رو زدی مرحله دوم رو هم بزنی بعد چون مسئول رادیولوژی ظهر میومد گفت 4 ساعت دیگه بیان ما هم رفتیم هزینه رو پرسیدیم میشد تقریبا 300هزارتومن بعد رفتیم به صرافی کمی یورو خورد کردیم برگشتیم و پول کلینیک رو دادیم عکس گرفتیم بعد مدارک رو در پاکت گذاشتن چسب زدن و دادن بهمون گفتن سفارت خودش باید باز کنه ، شنبه رو رفتیم گشتیم تو شهر و یکشنبه رفتم برای کت شلوارم یک پیراهن بخرم من هم مشکل پسند تو اون فروشگاهها هرچی گشتم رنگ دلخواهم رو پیدا نکردم تا بلاخره تو یک فروشگاه یک پیراهن زرشکی آسین کوتاه خریدم البته بعد از 6 ساعت کم کم داشت استرس سراغم میومد خودمو مشغول میکردم که فراموش کنم که فردا مصاحبه دارم ولی مگه میشه اتفاق به این مهمی رو یک لحظه فراموش کرد به خانه رسیدیم به دوش گرفتم ریش و سیبیل رو زدم و پیراهن رو اتو کرد همسرم و با کت و شلوار پوشیدم خیلی عالی بود ساعت رو برای ساعت 6.30 تنظیم کردیم و واقعیتش تا صبح خوابیدم با زنگ ساعت بیدار شدیم و لباس پوشیدیم و مدارک هارو چک کردیم که چیزی کم و کسر نباشه یک تاکسی گرفتیم و ساعت 8 جلوی سفارت آمریکا بودیم تقریبا 30 نفر توی صف بودن یک پلیس از ما پاسپورتمون رو خواست و لیستشو نگاه کرد و گفت اسم شما تو لیست نیست چون ما برای لاتاری بودیم بدون نوبت میرفتیم داخل ساعت 8.30 وارد سفارت شدیم و دیگه در اوج هیجان و استرس بودم آخه وارد جایی میشدم که هرگز فکر نمیکردم بعد از بازرسی مدارکم رو از کیف در آوردم و کیف رو تحویل دادم و رفتیم توی یک سالن یک خانوم به ما نزدیک شد و اسممون رو پرسید و کارمون رو و مارو راهنمایی کرد بنشینیم هوا خنک بود اونجا ولی من خیس عرق بودم بعد از 30 دقیقه صدامون کردن رفتیم پشت یکی از پنجره ها یک خانوم نشسته بود و یک پوشه آورد و یکی یکی مدارک رو خواست اول شناسنامه بعد مدرک تحصیلی و مدرک سربازی و پرینت حساب بانکی و سوء سابقه مدرک تحصیلی من رو که دید (دیپلم) تعجب کرد گفت این باید چک بشه و بعد از گرفتن مدارک همسرم آدرسمون تو آمریکا رو خواست چون آدرس رو میتونی وقت مصاحبه هم بدی بعد یک برگه بهمون داد برای واریز پول و ازم پرسید به انگلیسی راحت یا رومانی مصاحبه گفتم انگلیسی اینقدر حول شده بودم که نمیدونستم چی میگه اگه همسرم نبود چکار میکردم پولو تو یک باجه پرداخت کردیم نفری 819 دلار بعد گفت منتظر باشیم برای انگشت نگاری تمام هماهنگی ها توسط همون خانومی انجام میشد که اسممون و کارمون رو پرسید نحوه انگشت نگاری توسط LCD 2در سالن نمایش داده میشد به همراه توضیحات صدامون کردن رفتیم برای انگشت نگاری اول همسرم ، 4 تا انگشت دست راست بعد 4تا انگشت دست چپ بعد هر دو شصت کنار هم بعد از همسرم خواست دستشو با دستمال مرطوب پاک کنه و دوباره از اول بعد نوبت من شد و همین منوال با این تفاوت که از من 3 بار گرفتن بعد دوباره نشستیم تا صدامون زدن یک مرد جوان خوشرو پشت همون پنجره منتظر ما بود سلام کردیم و گفت که کنسول سفارت آمریکاست وگفت مدرک تحصیلی شما باید چک بشه و همسرتون چون بیشتر از 1 سال در مجموع در ایران بوده باید سوء سابقه بیاره که اشک همسرم داشت در میومد بعد بهمون گفت دست راستتون رو برین بالا که من دست چپ و راستمو گم کرده بودم بعد هم یک چیزی گفت منم یک یس گفتم و خداحافظی کردیم و از سفارت اومدیم بیرون از سفارت آمریکا تا سفارت ایران تقریبا 500 تا 600 متر بیشتر نبود برای صحبت جهت گرفتن سوء سابقه همسرم به اونجا رفتیم اتفاقات سفارت ایران رو نمیویسم چون جالب نیست فقط اینو بگم که انتظار کمک از اونها رو نداشته باشید . با بی حوصلگی و نگرانی برگشتیم خانه و شروع کردم به تماس با ایران برای حل مشکل سوء سابقه تا شب کارم همین بود اینقدر خسته بودم که نفهمیدم کی خوابم برد صبح دوباره شروع شد کارم، تولد خواهر خانومم بود ظهر نهار مارو دعوت کرد رستوران از اونجا زنگ زدیم سفارت آمریکا و بهشون گفتیم استعلام مدرک چی شد گفتن 3 روز دیگه همسرم بهشون گفت ترکیه که سوء سابقه از ایرانی ها نمیخواه و منم نمیرم ایران منشی گفت تماس میگیره بعد از 10 دقیقه زنگ زد و گفت کنسول آمریکا گفته درک میکنه مشکل رو و نیازی به گواهی سوء پیشینه نیست حسابی شاد شدیم اونجا بود که فهمیدم شنیدن کی بود مانند دیدن یعنی چه ، روزها با استرس و نگرانی گذشت تا اون روز رسید جمعه به سفارت زنگ زدیم گفتن 2شنبه بیاید سفارت گفتم من یکشنبه بلیط دارم گفتن بلیط رو عوض کن اگر مدرک تایید شد با ویزا بری اون روز وقت گذاشتم

برای تغییر بلیط و حدودا با 100 یورو بلیط رو عوض کردم به عصر 2شنبه صبح دوشنبه وارد سفارت شدیم و وقتی بعد از 30 دقیقه کنسول آمد از چهرش معلوم بود که داستان ما چی شده گفت متاسفانه مدرک شما از دید آمریکا دیپلم 11 سالست و ما فقط 12 ساله قبول میکنیم ، سابقه کارمو دادم گفتم مدت 14 سال سابقه دارم گرفت و چک کرد و گفت با این هم همیشه چون توی رنج نیست و باید یا مدرک پیش دانشگاهی بیاری یا فوق دیپلم میتونی؟ گفتم 1.5 سال دانشگاه دارم گفت بورورایمان بفرست دیگه نیازی نیست خودت بیایی همسرت بیاد کافی هست با نا امیدی و بی حوصله امیدم خانه ساکم رو برداشتم و به خودم دروری گفتم که چرا نرفتم آنکارا یا ابوظبی (که الان خدارا شکر میکنم که اونجا نرفتم چون به دوستم بدون هیچ سوال و مهلتی در آنکارا برگ قرمز داده بودن) ، رسیدم فرودگاه ساعت 5 عصر پرواز کردم از بخارست و ساعت 6.15 رسیدم استانبول و پرواز من فرداش ساعت 15.30 بود غذا خوردم و ساکو دادم امانت و اومدم خوابیدم تا صبح با صدای چند تا ایرانی بیدار شدم اونها چهارنفر که دوتا زن و شوهر بودن از پرواز جا مونده بودن و جز فارسی هیچ زبونی هم بلد نبودن قصه اینجوری بود که از تهران میرفتن آنتالیا و پرواز در استانبول توقف 1 ساعته داشته و اینها به هوای اینکه میتونن یه چرخ تو فرودگاه بزنن از هواپیما میان بیرون از همه بدتر از قسمت چک پاسپورت هم رد میشن و میان بیرون تو سالن و زبان هم بلد نبودن و نمیتونستن بگن که بابا ما مسافر ترانزیت بودیم اومده بودن بلیط بگیرن برن آنتالیا من ازشون ساعت پرسیدم گفتن 7.30 صبحه نگاه به ساعت توی یکی از آفیسها کردم دیدم 5 صبحه گفتم اشتباه نمیکنین گفتن نه منم قبول کردم گفتم ایول به من چقدر خوابیدم پرواز تهران آنها هم 5.30 بود به سمت آنتالیا بعد از 40 دقیقه تعریف رفتم کمی راه برم دیدم ساعت فرودگاه زده 5.40 برگشتم گفتم ساعت شما به وقت کجاست گفتن تهران بهشون گفتم مگه شما نمیدونید اینجا 1.5 ساعت از ایران عقب تره و نمیدونستن گفتم اگه میدونستین من میتونستم شمارو به پروازتون برسونم چون کمی ترکی بلدم بگذریم که خیلی برای من خوب بود که با چند نفر همزیون صحبت میکردم ساعت 10 آنها با پروازشون رفتن آنتالیا و منم ساعت 13.45 ظهر ساکم رو از امانت گرفتم و رفتم دادم ، کارت پرواز گرفتم و رفتم سالن ترانزیت ساعت 15.30 هواپیما استابول را به مقصد شارجه ترک کرد یک هواپیمای بزرگ با 20 تا مسافر چند بار دیدم یکی با لباس خلبانای توی راهرو راه میره از مهموندار پرسیدم ایشون کیه گفت خلبان هواپیما گفتم هواپیمارو کی میرونه گفت خلبان اتوماتیک گفتم بیچاره شدیم الان سر اولین پیچ چپمون میکنه حدودا ساعت 20 رسیدم شارجه احساس کردم بوی پنیر گندیده میدم اولین کاری که کردم رفتم هتل ترانزیت یه اتاق گرفتم با لباس رفتم حمام دوش گرفتم لباسهام رو شستم بعد یادم اومد که من مسافر ترانزیتیم و تمام لباسها م تو ساک و توی قسمت باره ، همونجوری رفتم تو تخت و خوابیدم تا صبح لباسهام رو پوشیدم و رفتم صبحانه خوردم و برگشتم توی اتاق و ساعت 10.30 صبح اتاق رو تحویل دادم و رفتم سوار هواپیما و ساعت 14.20 روز چهارشنبه رسیدم به شیراز و رفتم خانه و لباسهام رو عوض کردم ساعت 15.30 رفتم سر کار (شیفت عصر) این پایان سفر من برای مصاحبه بود.

اول کار من برای جمع کردن مدارک مورد نیاز سفارت

سلام به همه دوستان

ما قرار بود چند وقت قبل سفرناممون رو بنویسیم اما این مدت خیلی برامون کار پیش اومد و نتونستم بنویسم اولش باید بگم که من و شوهرم هردو از این نام کاربری در مهاجرسرا استفاده میکنیم و اینکه برنده اصلی شوهرمه و اینکه ما بهتره از عنوان سفرنامه درون شهری استفاده کنیم راستش وقتی میخونم که بقیه دوستان برای رفتن به مصاحبه و گرفتن ویزا چه مشقتهایی رو کشیدن یه کمی از نوشتن خجالت میکشم اما خوب باید نوشت

من داستان رو از جایی شروع میکنم که نامه دوم بعد همه استرسهای کارت شدن و نشدن بلاخره بدستمون رسید شوهرم بلافاصله فرداش رفت و از یکی از کلینیکهای مورد قبول سفارت برای مدیکال نوبت گرفت برای اول آگوست و خدارو شکر اون کلینیک تو خیابون بغلی خونمون بود یعنی با ماشین حدود دودقیقه تا اونجا راه بود و به ما گفتن چون شما بچه کوچیک دارین به جای ساعت 8 صبح ساعت 10 بیایید که کمتر معطل بشید خلاصه از اون روز تا اول آگوست ما پیگیر ترجمه مدارک و عکس و گرفتن سوءپیشینه رومانی و ... بودیم و هفته آخر ماه جولای همه مدارکمون آماده بود تا اینکه روز اول آگوست رسید و ما راس ساعت 10 صبح به کلینیک رفتیم اول یه سری فرم بهمون دادن که پر کنیم و چون همزمان با نگر داشتن دوتا بچه کوچیک شیطان پرکردن فرمها توسط ما به کندی پیش میرفت دیگه معطل پرکردن نشدن و مارو بردن برای معاینه چشم بعد هم رفتیم برای قد و وزن و از من و همسرم خون گرفتن بعد ادامه پرکردن فرمها و باز وسطاش مارو بردن اتاق دکتر که اونجا خودش جکی بود برای خودش دکتره در رابطه با واکسن باهامون چک و چونه میزد و چون بچه ها گریه میکردن شوهرم با بچه هارفتن بیرون من موندم پیش دکتر و این خانوم دکتر هی ازم میپرسید مثلا واکسن سه گانه رو کی زدید میگفتم ما که یادمون نیست ولی میدونم قبل مدرسه زدیم میگفت بنویسم 5 سالگی خوبه میگفتم بنویس به همین نحو همه واکسنهای من و شوهرم رو نوشت یکی نبود بگه

زن حسابی من تو دوران طفولیت شوهرم کجابودم که بدونم کی واکسن زده خلاصه به زور جلوی خندمو گرفتم و بچه هامم چون کوچیک بودن و کارت واکسنشون هم که مال خود کشور رومانی بود گفت احتیاجی به واکسن ندارن خلاصه از این مرحله جان سالم به در بردیم بعد رفتیم پیش دکتر اطفال وای وای وای که به زور میشنید ما چی میگیم از اون دکترای گیر سه پیچ حدود نیم ساعتی اونجا معطل شدیم بچه هامو لخت کرد و معاینه کرد خلاصه که فکر کنم بچه هام تا مدتها احتیاج به چکاب نداشته باشن بماند که بچه هام کم مونده بود دیگه از گریه غش کنن ولی دکتره ول کن نبود آخرشم گفت برای سنشون عالین و بلاخره رضایت داد تا از خدمتش مرخص بشیم بعد هم عکس قفسه سینه گرفتیم و دکتر گوش و حلق و بینی هم به نگاه مختصر به گوشهامون کرد تا مطمئن بشه که سالمن و روز مصاحبه خوب میشنون یا نه بعد که خیالش راحت شد که سالمن ولمون کردن و گفتن ساعت 3 جواب حاضره و سر ساعت سه شوهرم رفت و پاکت مهر و موم شده مدیکال رو گرفت حالا دیگه همه چی آماده بود برای روز مصاحبه بلاخره انتظار به سر رسید و 9 آگوست رسید

صبح زود بیدار شدیم و آماده شدیم برای رفتن من و شوهرم لباس رسمی پوشیدیم و برای بچه هامم لباس شیک پوشیدیم (بماند که وقتی رفتیم دیدیم ملت همه با صندل و شلوارک اومدن) مدارک به دست حرکت کردیم از خونه ما تا سفارت آمریکا با ماشین حدود 5-10 دقیقه راهه و ما خیلی سریع رسیدیم ماشین رو پارک کردیم و رفتیم جلوی سفارت خیلی شلوغ نبود در سفارت تو کوچه بغل سفارته و سرکوچه دوتا مامور بودن که لیست اسامی دستشون بود شوهرم رفت جلو و گفت که برای مصاحبه لاتاری اومدیم ماموره گفت آقای فلانی شوهرم با تعجب گفت بله بعد شوهرم دید اسم همه تو لیست به صورت کامپیوتری تایپ شده اما اسم مارو تو یه برگه زرد کوچیک نوشتن و چسبوندن روی اون کاغذ اسامی ماموره گفت یک دقیقه منتظر بمونید بعد میفرستمتون داخل راستش کم دلهره داشتیم این موضوع هم شد مزید بر دلهره هامون که جریان چیه اون مامور از کجا اسم مارو میدونست و چرا اسم مارو جدا نوشتن که البته با رفتنمون به داخل جواب این سوالاتمون رو فهمیدیم و استرسمون از این بابت تموم شد جوابش این بود که روز 9 آگوست تنها کیس لاتاری ما بودیم خلاصه بعد یکدقیقه ماموره مارو فرستاد و گفت برید انتهای کوچه جلوی در بایستید تا صداتون کنن ماهم رفتیم و چند لحظه بعد یه مامور دیگه اومد و گفت شما کیس لاتاری هستین گفتیم بله و مارو راهنمایی کرد به داخل و اونجا از زیر دستگاره رد شدیم و تمام مدارکمون و کیف من از زیر دستگاره رد شد و بعدش ماموره بازم از من اجازه گرفت و یه نگاهی هم خودش به کیفم کرد که البته جز پوشک و ظرف آب و مقداری بیسکویت برای بچه ها چیز دیگری نیافت سوپیچ ماشین رو ازمون گرفتن و یه شماره بهمون دادن تا موقع برگشت پشش بگیریم خلاصه رفتیم داخل اونجا یه سری صندلی بود که همه نشسته بودن اما بلافاصله یه خانومی اومد و پاسهای مارو گرفت و به ما گفت بیاید طبقه بالا که در حقیقت یه نیم طبقه بالاتر بود و همه گیشه ها اونجا قرار داشت و چند تا صندلی هم بود مارفتیم و نشستیم بعد چند دقیقه بقیه افرادی که پایین نشسته بودن هم اومدن اونجا و به شکل صف ایستادن و یکی یکی اول رفتن برای انگشت نگاری بعد هم رفتن جلوی گیشه شماره 4 ایستادن برای مصاحبه و یکی یکی میرفتن جلو اینجا از شماره دادن خبری نبود همه صف می ایستادن و طبق اون میرفتن جلو ما از همون خانومه پرسیدیم که ما نباید بریم گفت نه شما منتظر باشید صداتون میکنن لحظات فوق العاده پراضطرابی بود روبرومون یه ال سی بود که به همه زبانهای دنیا جمله خوش آمدید رو نمایش میداد من انتظار نداشتم که به زبان فارسی هم باشه اما در کمال تعجب دیدم به فارسی هم خوش آمدید نمایش داده شد و اون محیط غریبه نمیدونم چرا دیدن این جمله به فارسی برام آرامش بخش بود بلاخره بعد حدود 10 دقیقه اسم شوهرم رو صدا کردن و ما رفتیم جلوی گیشه شماره 6 که یه خانمی بود که بهمون گفت هرمدارکی رو که من میگم همون رو فقط بهم بدین بعد هم یکی یکی مدارکمون رو گفت اما به نسبت دوستان دیگه در آنکارا و ابوظبی خیلی کمتر ازمون مدارک گرفت مثلا عکسامونو نگرفت کپی پاسپورتامون رو نگرفت شناسنامه بچه هامونو اصلا نخواست مدرک تحصیلی من رو اصلا نخواست و گفت فقط مال برنده اصلی لازمه و راستش من و شوهرم تو دلمون گفتیم حتما نمبخوان بهمون ویزا بدن که هیچی رو نمبخوان احتمالا دارن مارو از سرشون باز میکنن بعد دیدن مدارک مورد نیازشون خانومه ازمون پرسید که آیا بیشتر از 6 ماه تو کشور دیگه ای بودیم و ما هم گفتیم غیر ایران و اینجا که داریم زندگی میکنیم جای دیگه ای نبودیم البته دو سه بار رو این سوالش تاکید کرد طوریکه خودم به خودم شکم برد که نکنه جایی بیشتر از 6 ماه بودم و خبر ندارم . این رو هم بگم که خدایی برخوردارشون باهامون فوق العاده مهربون و مودب بود در زمان تحویل دادن مدارک چون بچه هامون شلوغ میکردن اون خانومه که اول پاسامونو گرفته بود و یه جورایی مسئول نظم تو محیط بود کلی اسباب بازی آورد و بهمون گفت شما برید مدارکاتونو تحویل بدید من با یه خانوم دیگه که تازه اومده بود بچه هارو نگه میداریم بچه هامونو تو یه اتاق کوچیک همون کنار نگه داشتن و سرگرمشون کردن بماند که بچه هام کم مونده اونجا رو زیر و رو کنن اما خدا خیرشون بده ما با اعصاب راحت مدارک رو تحویل دادیم و بعد خانومه گفت میخواهید مصاحبتون به زبان انگلیسی باشه و ما گفتیم آگه به زبان رومانیایی باشه راحت تریم و گفت اکی و بعد شوهرم رو فرستاد تا چهار تا 819 دلار ناقابل رو واریز کنه و فیش رو بیاره این رو هم بگم که اینجا در مورد مدارک مالی اصلا سخت نمیگیرن و اصلا اسپانسر نمبخوان و همون برگه بانک که البته مبلغش زیادم نباشه گیر نمیدن براشون کافیه بلاخره تحویل مدارکمون تموم شد و خانومه

گفت چند لحظه منتظر باشید و بعد چند دقیقه رفتیم انگشت نگاری کردیم بعد هم گفتن بنشینید تا صداتون کنیم ما هم رفتیم تو همون اتاقک و کنار بچه ها نشستیم و دیدیم آفیسر که به آقای جوونی بود اومده و معلومه که داره پروندمونو نگاه میکنه بعد حدود 10 دقیقه صدامون کرد و اینبار مظلومانه بچه هارو هم بغل کردیم و رفتیم تا شاید دل آفیسر به رحم بیاد و یکضرب ویزارو بزاره تو کاسمون که البته این ترندمون نگرفت و یکضرب اف بی آی چک رو گذاشت تو کاسمون خلاصه رفتیم برای مصاحبه همون اول قسم خوردیم و بعد آفیسر از شوهرم پرسید که آیا اینجا مشغول به تحصیله و شوهرم گفت که قبلا درس خونده و درسش تمام شده و از من هم پرسید که آیا ازدواج دیگه ای و بچه های دیگه داشتیم یا نه و من هم گفت نه و باز دوباره همون سوال رو که آیا بیشتر از 6 ماه جایی بودیم یا نه رو تکرار کرد همین و سوال دیگه ای نپرسید بعد هم به برگه سفید رو که اولین گزینش رو تیک زده بود داد دستمون و گفت کارتون تمام شده و همه مدارکتون کامله فقط باید به مقدار بررسی بشه و ما پرسیدیم چقدر طول میکشه و گفت احتمالا یک هفته اما من بهتون قول نمیدم وقتی بررسی شد ما باهاتون تماس میگیریم گفتیم ما هم میتونیم پیگیرش بشیم گفت آگه تا دوهفته بعد ما بهتون زنگ نزدیم شما خودتون با شماره ای که این زیر نوشته تماس بگیرید که البته ما از هفته بعدش شروع به تماس گرفتن کردیم خلاصه که دست از پا دراز تر برگشتیم اون روز رو من و شوهرم مثل مریضا بودیم من خیلی ناامید شده بودم و میگفتم مگه میشه تو این فرصت کوتاه کلیرنسمون بیاد اما همیشه خدا اون بالاست و وقتی قسمتمون باشه هرکاری امکان پذیره شوهرم هفته ای یکبار زنگ میزد به سفارت و به بارم از اون خانومه پرسید که ما فرصتمون تا 30 سپتامبر کمه آیا امیدی هست و بهمون گفت که چون ما میدونیم که کسای که مثل شما اواخر مصاحبه دارین و فرصتتون کمه براتون درخواست جواب اورژانسی دادیم و یادآوری کردیم که فرصتتون تا 30 سپتامبر کمه و این حرفش کلی مارو امیدوار کرد روز 31 آگوست شوهرم طبق معمول هر چهارشنبه بهشون زنگ زد ولی گفتن که جوابمون نیومده ولی اون خانومه همش به شوهرم میگفت مطمئن باش تا جوابتون بیاد من سریع بهتون خبر میدم فردای اون روز یعنی اول سپتامبر به گوشی شوهرم زنگ زدن و همون خانومه بود و گفت که جوابتون اومده و گفت که بهتون قول داده بودم که سریع بهتون خبر میدم و به قولم عمل کردم خلاصه که کلی خوشحالمون کرد البته این روهم بگم که این خانومه همونی بود که روز مصاحبه مدارکمون رو ازمون تحویل گرفته بود و این خانومه به بداخلاقی معروفه اما خداخواهی بود که با ما خیلیییییی مهربون و خوش اخلاق بود خلاصه برای 6 سپتامبر برامون وقت داد که شوهرم با پاسهامون بره و ویزا رو بگیره و روز 6 سپتامبر شوهرم رفت و ویزاها رو گرفت و ماهم چشممون به جمال ویزای یو اس آ روشن شد ولی بعد برگشت به خونه متوجه شدیم که یکی از موارد تو ویزای بچه هامونو اشتباه نوشتن سریع بهشون زنگ زدیم و گفتن فردا صبح بیارید تا درست کنیم فردا صبح شوهرم برد و یک مهره گنده باطل است زدن روشن و دوباره برایشون ویزا صادر کردن و خلاص. این بود کل ماجرای ویزا گرفتن ما. خدایی چقدر سخته سفرنامه نوشتن

هنوز از شوک مصاحبه و سفر در نیومده بودمو تقریبا دو سه روزی گیج بودم که باید چکار کنم و چطور این مدرک رو آماده کنم باید از یک جا شروع میکردم برای همین اولین نقطه آموزش و پرورش بود به اونجا رفتم و مشکل ایجاد شده رو برایشون گفتم اونها گفتن از نظر ما مدرک شما دیپلم هست و تمام ایران اونو قبول دارن (بعد از 1 ساعت توضیح که من برای ایران نمیخواهم) بهش گفتم آقای مهندس ... من خارج از ایران میخواهم این مدرک رو ارائه بدم بازم همون صحبت رو تکرار کرد. بعد از اون مراسم پاس کاری شروع شد از این اتاق به اون اتاق از این طبقه به اون طبقه باور کنین یا نه اصلا کسی نمیدونست که همچین مشکلاتی هم امکان داره بوجود بیاد یکی شماره یک مشاور رو بهم داد گفت میتونه کمکت کنه تماس گرفتم گفت خود وزیر هم نمیتونه کاری انجام بده (باید زنگ بزنم بهش بگم وزیر نتونست ولی درباناش انجام داد) کلا اون روز دست از پا درازتر برگشتم خانه تمام فکرم ریخته بود بهم احساس میکردم تمام شد کارهام ، یادم اومد هنوز دانشگاه هست و به عنوان یک آپشن تو لیستم قرارش داده بودم (راستشو بخواهید برنامه من حول 3 محور مهم بود اول مدرک پیشدانشگاهی دوم دانشگاه میزان پاس شدن دروس و ترم و سوم سابقه کار) آموزشو پرورش رو همینجا گذاشتم رفتم دانشگاه به هزار زحمت و توجیح و خواهش یک نامه به دیده خودم حساسی گرفتم که مولای درزش برای تایید نره بعد رفتم پیش مدیرم در شرکت ازش خواهش کردم پیرو نامه سابقه کاری که شرکت بهم داده بود توضیحات کارهارو هم اضافه کنه مدیر عزیزم هم استعلام کرد از قسمتهای دیگه شرکت که در آنها کارکرده بودم و یک آنالیز کاری 2 صفحه ای داد بهم شاد و خوشحال رفتم دالالترجمه و تمام مدارک رو ترجمه کردم + 2 عدد گواهی فنی و حرفه ای هرکدام 900 ساعت و یکی دو آموزش دیگه که سرجمع 8 تا 9 مورد بود اطمینان کامل داشتیم که ویزارو تا چند روز آینده در پاسپورتم ملاقات میکنم (برای همینه که همیشه میگم امید باید عاقلانه هم باشه نه واهی) مدارک رو فرستادم سفارت خوشحال که تمام شد دردسرام سفارت بعد از برسی چند ساعته (برعکس آنکارا و ابوظبی) جواب رو اینجوری بهم داد . این مدارک جهت اخذ ویزا کافی نیست مدرک دانشگاهی شما جبران 1 سال کمبود دیپلم شمارو نمیکند و مدارک سوابق کاری و آموزشی شما طبق لیست کاری باید دارای مدرک دیپلم باشد که شما از دید ما دیپلم نیستید مدرک من از دید اونها زیر دیپلم محسوب میشد حساسی کلافه بودم زمینو زمان رو نفرین میکردم اونهایی که الان درگیر کلیر شدن هستن حس منو درک میکنن انتظار و بعد این جواب تمام امیدهام یکی یکی به پاس تبدیل میشد بهم سفارت گفت اگر مدرک پیش دانشگاهی بیاری همون روز بهت ویزا میدیم (الحق که حرفشون حرفه مدرک رو صبح 7 سپتامبر دادم ساعت 3 ظهر ویزارو بهم دادن بی منت) دوباره آموزش پرورش رو آوردم توی دستور کارم شروع کردم رفتن سراغ آموزشگاهها همه فقط یک حرف رو تکرار میکردن همیشه و یکسال زمان میبره و هیچ قانونی وجود نداره که به شما کمک کنه تمام نا امیدی مطلق وقتی یاد اون روزها می افتم متوجه میشم واقعا باید قوی بود تا بتونی در این جنگ پیروز بشی شهری نبود که من زنگ نزده باشم و پیگیری نکرده باشم باور کنید تو خواب هم دنبال

این مدرک بودم هر کسی رو حتی یک بار تو زندگیم بهش سلام کرده بودمو از این پیگیری بی نصیب نذاشتم سرتونو درد نیارم رفتم اداره کل آموزش و پرورش مستقیم رفتم سراغ مدیر کل که تشریف نداشتن و منو راهنمایی کردن اتاق معاون مدیر کل که واقعا خدا خیرش بده حرفامو گوش کرد و منو فرستاد پیش مشاور و سفارش مخصوص هم کرد مشاور (که من از خدا میخوام هرچی میخواد بهش بده) دقیقا به حرف هام گوش داد تقریبا 2.5 ساعت (مغزش تلپت شد بیچاره) و زنگ زد به وزارت خانه و با مسئول مربوطه صحبت کرد و به من گفت صبح بیا اینجا دوباره ، صبح رفتم پیشش و بعد از سلام تلفن رو برداشت و زنگ زد به یکی از نواحی آموزش و پرورش و بعد از توجیح به من گفت برو تا یک نامه کمیسیون بهت بدن و سریع ازت امتحان بگیرن آمادگیش رو داری انگار اون لحظه تمام دنیا رو بهم داده باشن گفتم چرا که نه و رفتم اونجا بعد از تکمیل مدارک و پرداخت هزینه امتحانات و گرفتن نامه کمیسیون بنده با موفقیت پاس شدم و گواهی موقت رو سریع ترجمه و با پست فرستادم و روز موعود برای من 7 سپتامبر بود که با ارائه مدرک پیش دانشگاهی ویزا رو در پاسپورتم دیدم .
